

امپریالیزم انگلستان

نویسنده

امیر ایافت

بهار ۱۳۸۳

فصل اول

معضل و بستر

در دنیای استعمارزده امروز، دیگر جایی برای امپراطوری‌ها نمانده، ولی با وجود نابودی ظاهری آنها هنوز وجودشان احساس می‌شود. نسل امروز پس از سیصد سال نخستین نسلی است که در دنیایی بدون امپریالیسم رسمی زندگی می‌کند، ولی شاهد تمایلاتی روزافزون به سوی حکومت‌های امپریالیستی نیز هست. دلیل این مدعا تحقیقات تاریخی، اجتماعی متعددی است که از دهه ۱۹۵۰ صورت گرفته و نیز گونه‌ای دلتنگی عمومی برای دنیایی است که از دست داده یا هیچ‌گاه نداشته‌ایم. با وجود حجم انفجارآمیز تحقیقات تاریخی، برنامه‌های تلویزیونی و مقالات مطبوعاتی درباره امپراطوری پیشین، که به حد اشباع رسیده، تدوین کتابی دیگر درباره امپریالیسم بریتانیا مستلزم توجیه قانع‌کننده‌ای است. چنین توجیهی برای یک اثر کلی مانند کتاب حاضر می‌تواند از روزآمد کردن اطلاعات گذشته و یا وضع تفسیری جدید از اصل قضیه حاصل شود. انتخاب یکی از این دو راه دشوار است: راه نخست، فرد را با کوهی از تحقیقات تخصصی روبه‌رو می‌کند و راه دوم، نویسنده را نزد مردم رسوا می‌کند؛ سرنوشتی که در انتظار همه کسانی است که می‌پندارند حرف تازه‌ای برای گفتن دارند، غافل از آنکه در موضوعاتی به این گستردگی، پیشینیان همه مطالب را گفته‌اند.

نگارنده در این میان، راه دشوار صداقت را برگزیده، ولی با چراغ تحقیق و واریسی به آزمایش دیگر راه‌ها نیز پرداخته است که درباره موفقیت یا ناکامی نویسنده به قضاوت خوانندگان وا گذاشته می‌شود. این دیدگاه‌ها نه از موضع برتری و استیلا، بلکه از نیاز به حل برخی معضلات موجود در تبیین علل گرایش‌های جدید به سلطه‌طلبی امپریالیستی سرچشمه گرفته است. تعهد به انجام این مهم، زمانی شکل گرفت که سخنرانی‌های نگارنده در این باره، مورد توجه و نقد فراوان قرار گرفت و این انتقادات موجب

اندیشیدن به راه‌های دیگر شد. این تجربیات باعث شد تا بر کار پیشینیان هرچند برخی از آنها قابل انتقاد بودند - ارج بیشتری نهاده شود. در واقع، همین سختی بیش از حد در ارائه تفسیر جدیدی از مطلب است که سبب شده در طول یک سده از دوران سر جان سیلی^۱ صاحب کتاب سلطه‌جویی انگلستان تاکنون - کسی به این کار دست نزنند. تفسیری از این دست باید ضمن برداشتی درست از مطالب موجود، نظریه‌ای مستقل بدهد که پیرو دیدگاه‌های هواداران و مخالفان امپراطوری نباشد.

در مباحث آتی سعی بر آن بود. تا نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در چارچوبی تحلیلی گنجانیده و با قرار دادن موضوع بحث (علل امپریالیسم) در محتوایی تاریخی، دیدگاه‌های پیرامون آن نیز تکمیل شوند. هر گونه تفسیر درباره موضوعی به این گستردگی، نیازمند استفاده از عباراتی ویژه است که اگر برای خواننده معنی نشوند؛ او را گمراه کرده، ادامه بحث را نیز عبث و بیهوده می‌سازند. بنابراین، در ادامه این فصل به بررسی تعاریفی پرداخته می‌شود که تفسیر بحث را روشن‌تر می‌کنند.

تعریف کلمه سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم که اشکال غیرصنعتی آن چندان مورد تأکید قرار نگرفته، آغازی بر این روند خواهد بود. این امر موجب توجه به عوامل اجتماعی مفهوم سرمایه‌داری است. بدین منظور، بر معنای نجیب‌زادگی^۲ و رابطه آن با فعالیت‌های اقتصادی و قدرت سیاسی نیز تأکید خواهد شد. به این ترتیب روشن می‌شود که منافع حاصل از تولید، معمولاً کمتر از آنچه فرض شده، در سیاست‌های اقتصادی و بین‌المللی تأثیر دارد. البته هدف آن نیست که با چنین نتیجه‌گیری‌یی، فرایند صنعتی شدن دست‌کم گرفته شود. آنگاه به بررسی آثار خارجی پدیده‌ای پرداخته می‌شود که به سرمایه‌داری جنتلمنی شهرت یافته است.^۳

بررسی نگارنده خود با نگرش به گونه‌های مفهوم سرمایه‌داری انجام داده و از آنجا که همه بحث بر نظریه ماهیت تعاریف تاریخی استوار شده، در خاتمه با بیانیه‌ای کوتاه درباره روش سبک‌شناسی خود نتیجه‌گیری کرده است که این نتیجه‌گیری، نه برای ارزش بخشیدن به ادعاهای خود، بلکه برای قضاوت خوانندگان محترم آورده می‌شود.

1. Sir.J. Seeley

2. Gentility

۳. جنتلمن یا آقامنش در فرهنگ ما نیز رسوخ کرده و از آنجا که آقامنش و مشتقات آن، رسایی لازم را در طول متن ندارد، از اصل کلمه جنتلمن استفاده کرده‌ایم. م.

چهارچوب تاریخ نگارانه

دشواری نگرشی تازه به علل امپریالیسم انگلستان در این است که شاید همه پاسخ‌ها از پیش روشن باشند، یا دست‌کم یکی از تفاسیر موجود، چنان بر موضوع مسلط باشد که تفاسیر دیگر را مطرود سازد. قطعاً زمانی نظریه‌ای درخشان، حمایت رادیکال‌ها (افراطیون) و لیبرال‌ها (آزادی‌طلبان) را به صورت توأمان برانگیخته – هرچند چنین حمایتی از سوی هر دو در مورد یک موضوع مشاهده نشد – ولی هیچ راه‌حلی همیشگی نیست و اگر امروز نظری وجود داشته باشد که علمای دارای مواضع مختلف بتوانند درباره آن به توافق برسند، همین نکته است که چنین قطعیتی در حال حاضر وجود ندارد. متخصصان در پاسخ به این سؤال که چرا پیشرفت دانش به جای ایجاد هماهنگی بیشتر، باعث سردرگمی بیشتر در فهم تاریخی شده، توضیحات خاص خود را دارند. اما استدلال ما این است که نقطه ضعف اصلی آراء امروزی درباره علل سلطه‌طلبی و امپریالیسم خارجی آن است که همگی آنها رابطه بین اقتصاد و حضور انگلستان در خارج از مرزهایش را دست‌کم گرفته یا درست نفهمیده‌اند. بنابراین، شاید اگر اقتصاد ام‌القرایی^۴ را اساس تحلیل‌ها قرار دهیم، بتوانیم چارچوب جدیدی برای تفسیر نقش تاریخی انگلستان در جایگاه ابرقدرتی جهانی بیابیم.

نویسندگان مارکسیست، غالباً درباره توسعه اقتصاد انگلستان و ارتباط آن با سلطه‌طلبی خارجی، قضاوتی نادرست داشته‌اند. در بخش‌های آتی، به طور جداگانه به بررسی نظریات کلاسیک درباره امپریالیسم مارکسیستی خواهیم پرداخت، ولی در همین مجال باید گفت که پیروان امروزی آنان، فرایند صنعتی شدن را از عوامل مهم تسریع امپریالیسم می‌دانند و همان‌گونه که نشان خواهیم داد، این نظریه بی‌اساس است. تجزیه تحلیل‌های نو مارکسیستی از امپریالیسم نقاط ضعف شدید دیگری نیز دارند. کلمات و مفاهیم مهمی همچون سرمایه‌داری در آنها ناقص معنا شده و چنان کلی به کار رفته‌اند که قدرت توضیحی خود را از دست داده‌اند. استفاده از شواهد تاریخی نیز گاه شکلی غیرعملی به خود گرفته و نگرانی همیشگی از توسعه‌نیافتگی مناطق خارج از اروپا، به نظریه‌ای کلیشه‌ای درباره ام‌القرای استثمارگر منجر شده است. اگرچه این نظریه‌ها در سال‌های اخیر، شیوع و مطلوبیت ویژه‌ای یافته‌اند، ولی گفتنی است که

4. Metropolitan

دوستانداران آنها بیشتر دانشمندان علوم اجتماعی بوده‌اند، نه مورخان. دانشمندانی که منکر وجود رابطه‌ای نزدیک میان توسعه اقتصاد وطنی و شکل‌های گسترش امپریالیسم هستند، بر دو سنت رایج و مرسوم در مطالعه تاریخ آن تأکید و تکیه می‌کنند: نخست، سنتی که تا سال‌های دهه ۱۹۵۰ نیز رواج داشت و مظاهر امپریالیسم را به خلق و تکامل مستعمراتی محدود می‌ساخت که شکل‌دهنده یک امپراطوری مشروط بودند. چنین تعریفی به ارائه تاریخ امپریالیستی، چهره‌ای تاریخی و حقوقی می‌بخشید و شاید علت اصلی آن باشد که در آن دوران، تاریخ اقتصادی هنوز دوران طفولیت خود را می‌گذراند. امپراطوری سابق – یعنی جایی که روی نقشه با رنگ قرمز مشخص می‌شد – در جهانی پر از مفاهیم رو به تغییر و دگرگونی، ظاهراً جایگاهی مطمئن و پابرجا داشت. اما در یک بررسی، محدودیت‌ها به سرعت آشکار شدند. در مرحله اول، مواضع حکومتی کشورهای عضو آن، شباهت و ثبات نداشت. برخی از بخش‌های امپراطوری به خودمختاری دست یافته و کنترل خوبی بر امور خود داشتند. در حالی که بسیاری از بخش‌ها همچنان مستعمرات سلطنتی باقی مانده و تمام تصمیمات مهم را وست مینستر یا حکومت لندن برای آنها می‌گرفت. بین این دو گروه، شکل‌های دیگری از کشورهای وابسته چون تحت‌الحمایه‌ها، تحت قیمومیت‌ها و مشترک‌المنافع‌ها نیز وجود داشت. مورخان معمولاً این وابستگان را بر اساس نوع حکومتشان دسته‌بندی می‌کردند. چنین راهبردی از نظر مقاصد توصیفی، رسا و گویا است، ولی مسئله اصلی، یعنی میزان کنترل مرکز بر آنها را مشخص نمی‌کند.

دومین شکل مرسوم مطالعه تاریخ امپریالیسم که از آثار رابینسون و گالاگر ناشی شده، در طی چهل سال اخیر دستور کار اصلی چنین مطالعاتی بوده است. این دو از نخستین مورخان بودند که بین حکومت امپراطوری رسمی مبتنی بر کنترل قانونی، حکومت امپراطوری غیررسمی مبتنی بر اعمال نفوذ، فرق گذاشته و طرفدار نظریه امپریالیسم پیرامونی یا خارج محیطی شدند. همین عدم قطعیت و رسمیت در مفاهیم یافت می‌شود تا تاریخ امپریالیسم با نظر به سرزمین‌هایی مورد نقد و بررسی قرار گیرد که با حضور خارجی انگلستان، خلق یا مشهود شده‌اند. با این روش، بینش متعصبانه پیشین که درباره رسمیت‌های سیاسی، دیدگاهی محدود و تنگ‌نظرانه دارد نیز گسترده‌تر می‌شود. به قول رابینسون و گالاگر، امپراطوری رسمی مانند قسمت فوقانی یک کوه یخ بود؛ یعنی امپراطوری غیررسمی و نامرئی را که گه‌گاه از سرزمین‌های مستقل و رسمی

بزرگ‌تر بود، در زیر آب مخفی می‌کرد. اعضای این امپراطوری غیررسمی، نه شاهد حکام و فرمانداران استعماری و نه ناظر بر مالیات‌بگیران استعماری بودند، ولی با این‌همه، زیر سلطه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی (دیپلماتیک) لندن قرار داشتند. مفهوم امپراطوری غیررسمی به مباحثات و مجادلات پردامنه‌ای می‌انجامد که طی آنها طرفداران نظریه مذکور، قائل به مشاهده چیزی می‌شوند که تا آن‌زمان نامریی انگاشته می‌شده و مخالفان آن ارزش نظریه قائل بر ارتقای حضور غیررسمی و تبدیل آن به حضور امپریالیستی را زیر سؤال می‌کشاند. در سال‌های اخیر نیز این جنجال دامن‌گستر شده است؛ نه بدین جهت که ارائه دقیق مفهومی به این گستردگی امکان‌پذیر نیست، بلکه به این دلیل که بحث مذکور نتوانسته است اهمیت حالات گوناگون اعمال نفوذ، درجه مؤثر کنترل و درجات فروپاشی یک حکومت مستقل را مشخص کند. پس اگر امروزه تألیف تاریخی عامیانه از امپریالیسم انگلستان غیرممکن نباشد، بی‌تردید کاری بس دشوار خواهد بود.

مطالعه حاضر به قضیه اصلی، یعنی اعمال قدرت در روابط بین‌الملل در مناطق زیر نفوذ امپراطوری و خارج آنها می‌پردازد. درواقع، به مطالعه امپراطوری رسمی و مشروطه اولویت داده شده است؛ زیرا در تاریخ گسترش امپریالیسم انگلستان نقشی مرکزی دارد. به همین دلیل، مستعمرات عمده‌ای چون کانادا، استرالیا، نیوزیلند، هند و آفریقا با جزئیات بیشتری مورد کندوکاو قرار گرفته‌اند. هرچند که این بررسی را نمی‌توان یک ارزیابی همه‌جانبه از امپراطوری داشت، اما سرزمینهای خارج از حیطه رسمی امپراطوری امریکای جنوبی، چین و امپراطوری عثمانی^۵ نیز بررسی شده‌اند؛ یعنی مکان‌هایی که انگلستان برای سلطه و حضور در آنها با سایر قدرت‌های خارجی رقابت داشت.

اعمال نفوذ مؤثر در حیطه امپراطوری را نمی‌توان جدا از وضعیت حکومتی و قانونی مناطق مورد نظر به نقد و بررسی گذاشت. در ضمن نمی‌توان گفت که اعمال نفوذ

۵. اگرچه گالاگر و رابینسون (J. Gallagher و R.E. Rabinson) در کتاب امپریالیسم تجارت آزاد (۱۹۵۳) نخستین کسانی بودند که از مفهوم امپریالیسم غیررسمی به صورت تحلیلی استفاده کردند، ولی مخترع آن نبودند و مفهوم مذکور را از نویسندگانی چون فی (۱۹۳۴ - C.R.Fay) به عاریت گرفته بودند. لنین هم در ۱۹۱۶ از چند کشور، از جمله ایران، چین و ترکیه به عنوان کشورهای نیمه‌مستعمره نام برده است. آخرین تلاش برای تعریف امپریالیسم غیررسمی را در کتاب چین: امپریالیسم غیررسمی و نیمه‌مستعمره سده بیستم نوشته یورگن استرهامل (۱۹۸۶) مشاهده می‌کنیم.

غیررسمی انگلستان به طور خودکار باعث ایجاد یک امپراطوری غیررسمی برای این کشور شده باشد. در هر دو مورد سعی شده تا منافع انگلستان و چگونگی بروز آنها را مشخص کرده و نشان دهیم که نتایج آن چگونه استقلال سایر کشورها را محدود ساخته است. این امر مستلزم آن است که در مواقع لزوم با اسناد به شواهد، سطوح این اعمال نفوذ را تعیین کرده و شکل‌های گوناگون آن، مانند قوانین بازی در روابط بین‌الملل یا فشارهای تجاری و تصمیمات سیاسی داخلی را مورد آزمایش قرار دهیم.

رایبسون و گالاگر معتقدند که توسعه امپراطوری غیررسمی، شاخصه اصلی توسعه‌طلبی انگلستان در خارج از مرزهای آن پس از ۱۸۱۵ بوده است. آنان توسعه کنترل غیررسمی را زائیده نیازهای روزافزون این کشور به بازارها و منابع جدید برای پاسخگویی به پیشرفت روند صنعتی شدن می‌دانند. البته آنان نیز رابطه میان اقتصاد در حال تغییر و مرزهای زیر سلطه غیررسمی را به درستی ذکر نکرده‌اند. بر اساس نظریه مذکور، امپراطوری غیررسمی بر امپراطوری رسمی برتری داشت؛ زیرا گرداندن آن ارزان‌تر تمام می‌شد. اما کنترل غیررسمی زمانی میسر بود که گروهی از همدستان محلی، زمینه پذیرش نفوذ تهاجمی انگلستان را از پیش فراهم ساخته باشند. با اینکه رایبسون و گالاگر توسعه امپریالیسم رسمی و غیررسمی را پیش از ۱۸۷۰ با روند توسعه اقتصادی و به ویژه فرایند صنعتی‌شدن مرتبط می‌دانند، ولی معتقدند که تغییرات اقتصادی یا اجتماعی پس از آن اهمیت چندانی در گسترش سریع امپراطوری انگلستان در آفریقا و آسیا در سال‌های پایانی سده نوزدهم نداشته است. آن دو در عوض، نظر خود را به سقوط نظام‌های دست‌نشانده و همدست انگلستان به مثابه عوامل اصلی قدرت غیررسمی آن و همچنین، فعالیت سایر امپریالیست‌های خرده‌پاتر که پس از ۱۸۷۰ برای نخستین بار به عنوان قدرت‌های جدید جهانی در قلمروهای پیشین انگلستان رخ نموده بودند، معطوف داشتند. یکی از کاربردهای تحلیل مذکور آن است که رشد امپریالیسم رسمی، محصول ضعف نسبی انگلستان در مقام یک ابرقدرت بود. درواقع، گسترش حکومت‌های مستقل در آفریقا نتیجه کوچکی از نقصان قدرت امپریالیسم اقتصادی در مناطق دیگر محسوب می‌شد. نظریه امپریالیسم محیطی یا پیرامونی در بسیاری از مطالعات معاصر درباره سلطه‌طلبی انگلستان در فراسوی مرزهایش، در آخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم مورد استفاده قرار گرفته است.

تغییر محیطی پاسخ مناسبی به دو عامل مؤثر، هم‌زمان و نیرومند دیگر بود. نخستین

عامل، وجود جوّ روشنفکرانه ناشی از جنگ سرد بود که به آگاهی از وابستگی انگلستان به امریکا^۶ منجر شد و واکنش‌هایی را در مقابل نظریات مارکسیستی و به ویژه نظریه قطعیت ام‌القرایی (متروپولیتن دترمینیزم) و برخورد تحقیرآمیز با شواهد به وجود آورد. دومین عامل مؤثر از استعمارزدایی برخاسته و باعث تشویق حرکت جدیدی برخلاف جهت تاریخ استعمار و موافق با جریان تاریخ قلمروهای تحت استعمار شده بود. نظریه محیطی با ترکیب ضدیت علیه استبداد مارکسیستی و ثمرات تحقیقات جدید درباره حدود و ثغور امپراطوری، مسیر جالبی را برای رشد دوباره تفسیرهای لیبرال‌منشانه از مفهوم امپریالیسم گشود. امروزه، هر تحلیلی درباره امپریالیسم، بی‌تردید، رنگی از مطالب مربوط به ارتباط منافع اروپایی با جوامع محلی دارد.

با این حال شکل قدرتمند نظریه، قائل بر این معناست که علت اصلی امپریالیسم را باید در خود محیط جست‌وجو کرد. البته به این ادعا به علت بی‌دقتی در تحلیل‌های متعددی که در بحث‌های مربوطه وجود دارد، اعتراض‌های بسیاری شده است. یکی از نقطه‌ضعف‌های نظریه محیطی این است که نمی‌تواند بحران‌های محلی را که در گوشه و کنار جهان رخ می‌دهند و هیچ ربطی به یکدیگر ندارند، جز با قانون حادثه به نحو دیگری تحلیل کند. مشکل دیگر در عدم تمایز بین علت و معلول نهفته است؛ برای اثبات بحران‌های محیطی حتماً لازم نیست که ریشه آنها نیز در همان محیط‌ها باشد. قوی‌ترین بحث این نظریه در آنجاست که بتواند نشان دهد علاوه بر اصطکاک‌های محیطی و مرزی – که امری بدیهی است – ریشه بحران در درون جامعه محلی نیز بوده است. البته این امر از لحاظ نظری ممکن است و می‌توان حضور اروپاییان را در حالت مطلوب به عنوان تابع و ثابت گرفته، و بحران‌های محلی را به عنوان متغیر قضیه در نظر گرفت. این بحران‌ها از تضاد منافع خارجی‌ان در این کشورها و تمایز آن با علل پایه‌دار مردم‌شناسانه، مذهبی و سایر علت‌هایی ناشی می‌شد که در دخالت‌های پیشین خارجی‌ها بروز و نمودی نداشته‌اند.

امروزه، پیروان نظریه محیطی می‌بایست چنین موردی را نیز در نظر آورند. آنان روی نقاطی از بحران‌های محیطی دست می‌گذارند که در آنها منافع اروپاییان و مردم محلی همسویی داشته و بنابراین، علت بحران را متوجه جغرافیا و افراد محلی می‌سازند. اما

۶. در متن هر جا مطلق کلمه امریکا آمده به معنای ایالات متحده امریکا یا اتانزونی است. م.

همان‌گونه که گفته شد، چنین دیدگاهی به جای بررسی و جست‌وجوی علت‌ها به سراغ معلول‌ها و شکل ظاهری بحران می‌رود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نظریه محیطی از این زاویه باارزش و در عین حال نارساست؛ یعنی تنها به بررسی عللی می‌پردازد که به پیرامون یک بحران، مربوط و محدود هستند. این نظریه با دیدگاه ام‌القراایی (متروپولیتن) تمایز و تضاد اصولی ندارد و دیدگاهی است که چگونگی به وجود آمدن جبهه‌ها و مرزهای قضیه و علل حدوث بحران‌های محلی را به نمایش می‌گذارد.

تلاش برای کوچک شمردن نقش تغییرات اقتصادی ام‌القراایی (متروپولیتن) و احاله علل به محیط و پیرامون قضیه، از ایراد نقد مخالفان مصون نمانده است. برخی از مورخان استعماری با تأثیر از کارهای پلات،^۷ بر اهمیت قضیه فشارهای بزرگ در اواخر سده نوزدهم تأکید فراوانی کرده‌اند. این وضعیت اقتصادی باعث شد تا گروه‌های فشار تجار انگلیسی برای نیل به بازارهای ایمن در یک امپراطوری بزرگ، دست به طغیان بزنند و مصرانه از دولت بخواهند تا آنان را در جست‌وجو برای فتوحاتی جدید در بازار صادرات کالاهای مصرفی و سرمایه‌گذاری پولی در نواحی حاشیه‌ای مثل چین، مورد حمایت قرار دهد. فشارهای ناشی از اطاق تجارت و سایر گروه‌های فشار بازاری صاحب نفوذ برای گسترش هر چه بیشتر مرزهای امپراطوری رسمی در افریقای استوایی در دوران فشرده‌ی بازار به خوبی مستند شده‌اند. اسناد فراوان آن دوران که بیشتر به صورت مقالات روزنامه‌های وقت در دسترس هستند، حکایت از آن دارند که داستان اصلی در پس پرده بسیاری از تحولات امپریالیستی که به قدرت بیشتر انگلستان در مستعمراتش منتهی شد، همانا تغییرات اقتصادی ام‌القراایی بوده است. نارضایتی از نظریه محیطی در سال‌های ۱۹۸۰ موجب شد تا این مجموعه بزرگ تحقیقاتی در مباحث کتاب حاضر بیشتر مورد مطالعه قرار گیرد و دریافت‌های آن را به طور نزدیک‌تری با دگرگونی‌های اقتصادی انگلستان که مورخان اقتصادی معاصر به آن اشاره کرده‌اند، بررسی و مقابله شوند.

این بررسی نشان داد که از یک سو، رابطه‌ای متقابل بین تغییرات در ساختار اقتصادی انگلستان و طبیعت و شتاب رشد تجارت خارجی این کشور، و از سوی دیگر، گسترش کنترل رسمی و غیررسمی آن وجود دارد. اما این استدلال دو اشکال عمده داشت: اول

7. D.C.M. Platt

اینکه با وجود اهمیتی که این بررسی برای درآمدها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی پس از ۱۸۵۰ قائل بود و می‌کوشید تا آن را معلول امپریالیسم و متصل به آن معرفی کند، ولی برای صنعت، تولیدکنندگان داخلی و تجار، جایگاهی بزرگ قائل شده و به بخش دولتی توجهی شایسته نکرده بود. و دوم اینکه، عنوان می‌کرد که غیر از یکی دو مورد استثناء، اثبات تأثیرگذاری شورش‌های تجاری دوران بحران، چه در انگلیس و چه در مرزهای امپراطوری، بر تصمیمات سیاست‌گذاران، غیرممکن است. رابینسون و گالاگر چنین پنداشته‌اند که **تفکر رسمی** از تجارت و نفوذ آن دور بوده و به جای برآوردن نیازهای سخیف بازاریان در خدمت منافع ملی است.

تحقیقات بعدی که متوجه رابطه بین طبقه نخبگان جنتلمن و تجار بود، ابعاد بزرگ‌تر این مشکل را آشکار کرد. ادعای طرفداران نظریه محیطی، تنها گاهی منطقی می‌نمود. که حتی در مواقعی که منافع انگلستان در مرزهای امپراطوری^۸ کاملاً اقتصادی بود، دولت انگلستان فقط زمانی دست به اقدام می‌زد که بحرانی سیاسی، مانند اخلال در نظم و قانون یک مستعمره، منافع ملی این کشور را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

بنابراین، برای علاج این مشکلات در سال ۱۹۸۶ سعی کردیم استدلالات واضح‌تری برای تکامل آنچه در این کتاب، سرمایه‌داری جنتلمنی^۹ خوانده شده، بیابیم. انتشار تحقیق جدیدی درباره بخش دولتی و مرکزیت بازار لندن^{۱۰} کمک بزرگی به این گام کرد. اینک با شواهدی که در دست است، می‌توان ادعا کرد که رشد سریع خدمات پس از ۱۸۵۰، کلید فهم بهتر طبیعت خاص گسترش سلطه امپریالیسم انگلستان است. اگر عنصر اصلی در رانش اقتصاد ملی به خارج کشور، را تجارت و مال‌اندوزی فرض شود، پس می‌بایست تمرکز بر رشد خدمات به جای ساقط کردن صنایع، دیدگاه امپریالیسم را تغییر می‌داد، تا حدی فتوحات رسمی در آفریقا را کم‌اهمیت می‌کرد و در مقابل، به حضور شدید و رو به رشد استعمار غیررسمی، به ویژه در مناطق سفیدپوست‌نشین اهمیت بیشتری می‌بخشید.

علاوه بر این، مطالعات بیشتر بر خدمات و مسائل مالی نشان داد که می‌بایست

۸. منظور، حدود کشورهای تحت سلطه استعماری انگلستان در گوشه و کنار جهان است. م.

۹. Gentelmaney Capitation

۱۰. در کل متن، کلمه City که منظور از مرکزی برای فعالیت‌های مالی - تجاری و گهگاه سیاسی است، به بازار لندن ترجمه شده است.

زمان‌بندی امپریالیسم انگلیسی را مورد تجدیدنظر قرار داد. با ادامه این بررسیها آشکار شد که می‌بایست تحلیل‌های خود را از نظر زمانی آن‌قدر به عقب برد که وقایعی چون انقلاب مالی و ظهور بهره‌های پولی در اواخر سده هجدهم را بپوشاند. آنگاه می‌بایست تا سال ۱۹۱۴ که تاریخ توقف رسمی امپریالیسم انگلستان است، پیش آمد و بحث‌هایی چون وجود امپراطوری غیررسمی را نیز تحت پوشش در آورد. اهتمام ما در ۱۹۸۶ بیشتر مصروف این شد که نگاهی تازه به تاریخ انگلستان بیفکنیم. البته برخورد ما با ابعاد امپریالیستی آن عمداً گذرا و مختصر بود. امیدواریم برای رسیدن به امکانات بیشتر، بتوانیم ابعاد هر دو قضیه را بشکافیم. اگرچه ثابت شده که تجزیه و تحلیل جزییات سه سده از تاریخ انگلستان و جهان برای بررسی کامل آثار تخصصی آن امری محال است، ولی برای رویارویی با مشکل تأکیدات نابجا، بحث خود را درباره همه این دوران در فصل حاضر و در نتیجه‌گیری کلی خود در جلد دوم کتاب آورده‌ایم. سده هجدهم و سال‌های پس از ۱۹۳۹ را به صورت مشخص‌تری در فصل دوم و در آخر جلد دوم منعکس ساخته‌ایم و بقیه دوران مورد بحث را نیز در همین کتاب به بررسی گذاشته‌ایم. این تقسیم‌بندی ما را قادر ساخته تا درباره امپریالیسم انگلستان در دوران اوج قدرت و همچنین در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، (یعنی دوران اوج‌گیری ناسیونالیسم و افول قدرت امپراطوری در مستعمرات) به مطالعه پردازیم. راه دیگر این بود که از سال‌های ۱۸۱۵ یا ۱۸۵۰ شروع کرده و در سال‌های ۱۹۱۴ یا ۱۹۳۹ بدون پرداختن به حوادث جنبی و علل، بررسی خود را خاتمه دهیم. البته امکان افزودن کمی محتوای کلی تاریخی به راه دوم هم میسر بود. راهی که در نهایت برگزیده شد، با وجود نقایص احتمالی‌اش می‌کوشد تا همه این دوران را تحت پوشش قرار دهد و متخصصان را قادر می‌سازد تا در صورت تمایل به آن بیفزایند.

بررسی سرمایه‌داری دولتی نیز سبب می‌شود تا نقطه وصل حیاتی بین اقتصاد و روند سیاست‌گذاری به دست آید؛ زیرا مقامات ارشد دولتی نیز بالاخره در دام جذابیت‌ها و ارزش‌های آن گرفتار می‌شدند. به عبارت دیگر می‌توان با اطمینان گفت که جداسازی دنیای تجارت مقبول از دنیای سیاستمداران حاکم و دیدگاه آنان درباره منافع ملی غیرممکن است. اگر سیاستمداران اصلی بدون استثنا، همگی جنتلمن بودند، محصول بخش موفق سرمایه‌داری انگلستان و برخی از آنان شرکای عایدات غیرصنعتی وطنی و خارجی نیز بودند. از این روست که معتقدیم درک بهتر از ارتباط اقتصاد و جامعه

انگلستان با امپریالیسم انگلیسی، نیازمند آشنایی نزدیک‌تر با سرمایه‌داری جنتلمنی است.

ما خود را در دستیابی به این نظریه مرهون برخی از تفاسیر کلاسیک دربارهٔ پیدایش امپریالیسم مدرن می‌دانیم. به هنگام تأکید بر منابع ثروت و قدرت از قبیل پول، سرمایه، خدمات، و دیگر منابع غیرصنعتی به آن دسته از نظریه‌پردازان امپریالیستی رجوع کردیم که نظریات خود را در سی سال اول سدهٔ حاضر پرداخته بودند. بیشتر نظریه‌پردازان نخستین، مانند مارکسیست‌هایی از قبیل هیلفردینگ و لنین کوشیده‌اند تا اقتصادهای اروپایی را که تفاوت‌هایی اصولی با اقتصاد انگلستان داشتند، مورد ارزیابی قرار دهند. به علاوه، رایج‌ترین نظریات لنین دربارهٔ سرمایه یا انحصار سرمایه‌داری در کتاب او با عنوان امپریالیسم = بالاترین درجهٔ سرمایه‌داری (۱۹۱۶) از نقایص تحلیلی فراوانی رنج می‌برد و این واقعیت را امروزه همهٔ منتقدان، از جمله منتقدان موافق مارکسیسم نیز اذعان می‌کنند. با وجود این، آرا مذکور به ما کمک کرد تا امپریالیسم انگلستان را در محتوایی جهانی بررسی کنیم.

گفتنی است که از آراء و نظریات آن دسته از نظریه‌پردازان پیشین که مدعی بودند امپریالیسم را تنها زمانی می‌توان خوب شناخت که هم امپریالیسم مدرن بررسی شده باشد و هم باور داشت که امپریالیسم، خود محکوم حکم طبقات نخبهٔ قدیمی‌تری بوده است، بسیار استفاده کرده‌ایم.

جوزف شومپتر در ۱۹۱۹ با توجه به صنعتی شدن قارهٔ اروپا در آن دوران احساس کرد که تفاوتی بین آریستوکراسی و بورژوازی^{۱۱} وجود دارد به گفتهٔ وی: «هرم اجتماعی دوران حاضر را نه فقط جوهره و قوانین سرمایه‌داری، بلکه دو جوهرهٔ اجتماعی و قوانین دو ثقل گوناگون - شکل داده‌اند.» اعضای طبقهٔ بورژوا ایجادکنندگان عمدهٔ ثروت و نیروی محرکهٔ تغییرات اجتماعی و اقتصادی بودند، ولی از نظر عقیدتی و سیاسی به پرستیژ (حرمت) طبقات جاافتاده‌تر و نظامی‌گرایی وابسته بودند که قدرت سرمایه‌داری را برای پیشبرد اهداف عمیقاً ضد سرمایه‌داری خود به کار می‌گرفتند. نخبگان اروپایی که سرسپردگان دیرینهٔ سنت جنگ‌افروزی و کشورگشایی بودند، سرمایه‌داری را مطابق میل خود شکل داده بودند. جنگ جهانی اول یکی از نتایج چنین امپریالیسم ورشکسته‌ای در

۱۱. سرمایه‌داری مبتنی بر پیشه‌وری طبقهٔ متوسط.

گذشته‌های نه‌چندان دور بود. شومپیتر معتقد بود اگر سرمایه‌داران در نابودسازی قدرت فئودال‌ها^{۱۲} موفق می‌شدند و یا قدرت‌های سنتی می‌توانستند عملکرد و مشاغل خود را عوض کنند و به طبقات حاکمه جهان سرمایه‌داری بدل شوند، زندگی فرهنگی اروپای جدید، تغییرات عمیقی می‌کرد. در این صورت، امپریالیسم – که وی ظاهراً آن را معادل با گسترش امپراطوری رسمی می‌داند – هیچ‌گاه به وجود نمی‌آمد؛ زیرا اگر به سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) اجازه رشد آزاد داده می‌شد، این پدیده از طریق وابستگی متقابل اقتصادی بین ملل جهان، اساس صلح بین‌المللی را بنا می‌نهاد. از نظر شومپیتر، انگلستان در مقام اولین کشور صنعتی شده و دورترین کشور از فئودالیسم کمتر از دیگر ملل اروپایی در معرض تهاجم امپریالیستی قرار داشت و از همه آنها به هدف غایی و از نظر تاریخی، غیرقابل اجتناب بین‌المللی‌گرایی پاسیفیکی^{۱۳} نزدیک‌تر بود.

سرمایه‌داری خالص شومپیتری و پاسیفیکی هنوز رخ نشان نداده‌اند، ولی چندان هم غیرمنتظره نیستند. از سوی دیگر، اندیشه او مبنی بر تأثیر عمیق محیط غیرکاپیتالیستی زاینده سرمایه‌داری بر توسعه این نظام یا نظریه دیگر وی، مبنی بر آنکه نمی‌توان امپریالیسم را فقط به عنوان نمودار قدرت یا نیروی اقتصادی جدید درک کرد، هنوز هم افکار بسیار والایی هستند. با وجود این، در حالی که شومپیتر بر رابطه بین طبقه نخبگان یا حاکمه سنتی و اقتصاد مدرن تکیه می‌کند، ولی ما تأکید خود را بیشتر بر اتفاق سرمایه‌داری با سنت در جهت خلق جوهره‌ای بی‌سابقه و درونی، یعنی سلطه‌طلبی و امپریالیسم می‌گذاریم. حاکمان و نخبگان انگلستان در سده هفدهم و هجدهم تا حد زیادی، پیشه و عملکرد خود را تغییر دادند و از وحدت بین طبقه زمین‌داران و بازاریان چیزی به وجود آمد که در کتاب حاضر، سرمایه‌داری جنتلمنی خوانده می‌شود. همان‌گونه که گفته شد و جزئیات آن آورده خواهد شد، سرمایه‌داری جنتلمنی شکل‌هایی به خود گرفت که فاصله بین زمین‌داران ملاک، سرمایه‌داران کلان و سطوح ارشد بخش دولتی را از یک سو و صاحبان صنایع مکانیکی را از سویی دیگر، مشخص کرد. اگرچه بین اشراف‌سالاری و سرمایه‌داری انگلستان پس از سال‌های ۱۸۵۰ تفاوت زیادی وجود نداشت، ولی باید بین سرمایه‌داری صنعتی و سرمایه‌داری جنتلمنی تمایز مشخصی قائل بود. نوع اخیر سرمایه‌داری، آهنگی فرهنگی داشت، به مرکز قدرت

۱۲. ملاکان بزرگ دهقانی. م. ۱۳. نوعی اتحاد بین‌الملل کشورهای غربی. م.

نزدیک‌تر بود و نفوذ لازم و استیلای کامل‌تری برای به ظهور رساندن این قدرت در خارج از کشور داشت. یکی از مسائل عمده‌ای که ذهن شومپتر را به خود مشغول می‌کرد، این بود که نخبگان مذکور چگونه توانستند یک نیروی بیگانه، (سرمایه‌داری) را طوری در هم پیچیده و از آن استفاده کنند که باعث نابودی خودشان شود. در تعاریف ما طبقه نخبگان سرمایه‌داری را جذب و آن را برای تأمین نیازهایشان متناسب می‌کنند، و با این دیدگاه، امپریالیسم روشی است که نخبگان به کمک آن شکوفا می‌شوند و به طور مستمر تجدید حیات می‌کنند.

شایسته است که در این زمینه، یادی هم از یکی از فراموش شده‌ترین مؤلفان کلاسیک در زمینه امپریالیسم جدید، یعنی ثرشتاین وبلن^{۱۴} شود. وبلن نیز همچون شومپتر، امپریالیسم را ثمره نیازهای ساختار قدرت موروثی و از مد افتاده‌ای می‌دانست که ثروت سرمایه‌داری را برای مقاصد شخصی خود گرد می‌آوردند. وی در عین حال، اجتناب‌ناپذیری توسعه تجارت کلان را نیز به رسمیت می‌شناخت و نظریه قلمروطلبی و خطر کردن تجاری را با شباهتی فراوان به نظریه سرمایه‌داری پولی هیلفردینگ مطرح ساخت. بیشتر این ادله وبلن بر مطالعه دقیق سرمایه‌داری امریکایی و رابطه‌رو به تکامل اشکال جدید قلمروطلبی تجاری و هرم‌های قدرت زمینداری سستی در آلمان دوره ویلهلم‌ها استوار شده بود. اب وجود این، وبلن آگاه بود که سرمایه‌داری انگلستان، مسیری کاملاً متفاوت را پیموده و طبقات نخبگان انگلیسی به توافقاتی غیرعادی با بازاریان دست یافته‌اند؛ از همین رو، وی سیاست‌گذاران انگلیسی را سرمایه‌گذاران جنتلمن خوانده و این نکته را به رسمیت شناخته که آنان عوامل اساسی نمایش امپریالیسم انگلستان بوده‌اند.

آثار هابسون^{۱۵} یکی دیگر از منابع ارزشمند و راهگشا به شمار می‌روند. این ادعای هابسون که می‌گفت «پول، موتور سرمایه‌داری و سلطه‌طلبی است»، وی را بدین باور کشاند که سیاستمداران از جیب ثروتمندان بازار لندن سر در می‌آورند و تمایل او به استفاده از نظریه توطئه که به علت شغل سابقش (روزنامه‌نگاری) در قلمروهای خاص و حساس استعمارزده غلظت خاصی نیز یافته بود، نامبرده را در چشم اغلب مورخان بی‌اعتبار ساخته است. علاوه بر این، هابسون همچون شومپتر، و برخلاف مشی رایج

14. Thorstein Veblen

15. J.A. Habson

معاصران مارکسیست خود، امپریالیسم را ثمره انقیاد ملل عقب‌افتاده آفریقا و آسیا می‌دانست و هیچ‌گاه درباره امپریالیسمی که باعث انتقال مقادیر عظیمی سرمایه به سوی متحدان استعماری در امریکای جنوبی شد، تحلیلی به دست نداد. وی نیز همچون شومپتر به این نظریه عوامانه معتقد بود که می‌توان به شکلی از سرمایه‌داری دست یافت که صلح و رفاه را برای همه مردم جهان به ارمغان آورد.

با وجود این اشتباهات، هابسون گه‌گاه درک بهتری از طبیعت خاص اقتصاد انگلستان و شاخصه‌های بین‌المللی آن به دست می‌دهد که از معاصران و حتی مخالفانش بسیار پیشرفته‌تر است. او بین شمال صنعتی و جنوب دولتی تفاوتی قائل بود که هر چند با معیارهای امروزی، بسیار خام و خشن جلوه می‌کند و حتی با باورهای سیاسی خود او نیز چندان همخوانی ندارد، ولی بسیار ارزشمند و مهم است. هابسون مطمئن بود که این تقسیم‌بندی برای درک صحیح امپریالیسم حیاتی است؛ زیرا سرمایه‌گذاری‌های خارجی که در پی امپریالیسم صورت می‌گیرند، بیشتر از جنوب انگلستان تأمین و هدایت می‌شوند. او همچنین آگاه بود که پرستیژ خاص امپریالیسم انگلیسی ناشی از رابطه بین سرمایه‌های جدید و منابع قدرت سنتی است. هابسون آن‌قدر احمق نبود که بیندیشد تولیدکنندگان صادراتی انگلستان خارج از حیطه قدرت امپریالیسم هستند و یا از منافع ناشی از آن بی‌بهره می‌مانند؛ بلکه وی همیشه چنین حس می‌کرد که صاحبان صنایع درون نظام قدرتی به سر می‌برند که کنترل و هدایتش در دست دیگران است. به نظر ما جالب‌ترین نظریات هابسون در اثر معروف او یعنی امپریالیسم: یک مطالعه منعکس نشده‌اند. این کتاب در ۱۹۰۲ منتشر شد و آثار دیگر او درباره امپریالیسم هم فقط در همین اواخر مورد توجه شایسته قرار گرفته‌اند. آنچه در بین نظریات او به ما کمک فراوانی کرد تا ریشه‌های امپریالیسم داخلی را بررسی کنیم و تصویر صحیحی از آن به دست آوریم، نظریه سرمایه پولی از نوع انگلیسی نامبرده است که اینک بدان می‌پردازیم.

استدلال

بحث و استدلال مفصلی که اینک در آغاز آن هستیم، حاکی از آن است که تاریخ جدید انگلستان مملو از تکامل و تحول شکل‌های گوناگون توسعه‌طلبی یا قلمروطلبی سرمایه‌داران است. این شکل‌ها می‌توانند زراعی، تجاری، مالی یا صنعتی باشند. در ابتدای بحث، قصد نداریم با تفسیری فراگیر و عامیانه از امپریالیسم به همه چیز اشاره

کنیم، ولی هیچ چیز را شرح ندهیم. این قصد را هم نداریم که نظریه‌ای اقتصادی و جدید را مطرح سازیم؛ اما بحث ما در عین حال، در بر گیرنده بعضی بازنگری‌ها درباره سرمایه‌داری، چه در بُعد مفهومی آن و چه از نظر کاربردهای تاریخی است. این نظریه همچنین مستلزم ارزیابی مجدد عوامل اجتماعی قلمروطلبی سرمایه‌داری، به ویژه نقش موجودی فریبنده به نام جنتلمن انگلیسی است.

مورخان برای تبیین مسائل بزرگ، با احتیاط زیادی عمل می‌کنند و این حاکی از آگاهی آنان از احتمال شکست است. تعاریف کوتاه کفایت ندارند و تعاریف بلند هم کارآمد نیستند؛ در حالی که فقدان تعاریف نیز دامی برای بروز سایر تعاریف محسوب می‌شود. منظور اصلی ما در تعریف مفهوم سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) آن چیزی است که در این کتاب بارها به کار گرفته‌ایم و در پی آن نیستیم که امری محال را حل و یا تعریف جامع و بین‌المللی جاودانه‌ای را عرضه کنیم. ظاهراً در صورتی که تعریف خیلی کلی باشد ما همه چیز و در نتیجه هیچ چیز را توضیح می‌دهد؛ زیرا در صورت باریکی‌بینی بسیار، از بیان همه پدیده‌های لازم باز خواهد ماند.

برخی از ابعاد سرمایه‌داری چندان جنجالی نیستند: کسب منفعت، فردگرایی، تخصص‌گرایی، اقتصاد بازاری، محاسبات منطقی و تعویض مصرف کنونی به سبب بازده‌های آتی، شاخصه‌هایی هستند که با مقیاس‌ها و ترکیبات مختلف در اغلب تعاریف می‌گنجد. اما سایر ابعاد آن گاهی به کار گرفته می‌شود و گاه حذف می‌شوند. برای مثال، برادل و والر اشتاین^{۱۶} عبارتی را به اشکال گوناگون برای تبادل اطلاعات و ارتباطات بدون مربوط ساختن آن به بهره تولید یا تجاری ساختن عوامل تولید به کار گرفتند. این تعریف برای تبادلی تضادگونه با اصل موضوع مکفی، ولی از عنصر تجمع در قلمروطلبی سرمایه‌داری خالی است و این عاملی اساسی است که توان تغییر شکل و توسعه ساختار اقتصادی را بدان می‌بخشد. مارکس و ویر، هر دو بین سرمایه‌داری تجاری (مرکانتال) و سایر شکل‌های آن فرق قائل شده‌اند، به ویژه شکل‌هایی که دارای خاصیت تجمع مستمر از طریق به کارگیری سرمایه و در نزد ویر، محاسبه سرمایه در تولید کالا هستند. بررسی سرمایه‌داری به مثابه ساختمانی آبستره و انتزاعی، راه را برای بحثی نظری و نامحدود باز می‌کند. به هر حال، هدف ما در اینجا فقط فهرست کردن محتوای تعریفی

16. Braudel & Wallerstein

نامحدود است؛ تعریفی که شکل‌ها و مراحل آن از پیش ساخته نشده باشد. در واقع، تمام مباحث تاریخی، مسیری تکاملی و کلاسیک داشته‌اند که با شکار و تجمع و حرکت به سوی کشاورزی آغاز می‌شود و سپس به سوی تجارت و صنعت میل می‌کند و بر انتقال از ساختارهای پیش‌سرمایه‌داری تا سرمایه‌داری صنعتی متمرکز می‌شود. البته بخش مربوط به جامعه پس از صنعتی شدن نیز به آن افزوده شده است. اقتصاددانان چنین روندی را به طور سنتی تأیید کرده‌اند و آن را انتقالی سه مرحله‌ای شمرده‌اند: از فعالیت‌های نخستین تا تطورات ثانویه و ثالثیه آن. با یک کلی‌گویی عالی می‌توان گفت که این مفهوم تاریخی، دستاوردهای فراوانی در بر دارد. در عین حال به هنگام اعمال آن در حوادث و دوران‌های خاص، با بزرگ‌نمایی یا کوچک‌انگاری فعالیت‌هایی که دارای شاخصه‌های فوق بوده، ولی در طبقه‌بندی‌های پذیرفته شده نمی‌گنجد، می‌تواند باعث تحریف تاریخ سرمایه‌داری شود. برای مثال، روش‌های تثبیت شده‌ای در تاریخ اقتصاد مدرن انگلستان بر تشریح مسئله‌ای اصلی (علل و بستر انقلاب صنعتی) متمرکز شده‌اند. یکی از نتایج چنین تمرکزی آن است که تمام وقایع سده هجدهم را با عینک ضعف و قوت حوادث منتهی به صنعتی شدن بنگریم؛ دیگر آنکه ممکن است نقش فعالیت‌های مهم غیرصنعتی سده هجدهم را نادیده بگیریم؛ و سومین نتیجه‌گیری ممکن است این باشد که وقایع سده بیستم را نتیجه افول انگلستان از مقام یک قدرت صنعتی بدانیم.

این تمرکز، توجیهی قوی و آشکار دارد: انگلستان قطعاً نخستین انقلاب صنعتی جهان را به وجود آورد و بی‌تردید، فرایند صنعتی شدن، نقطه عطفی در تاریخ انگلستان است. اما قبول چنین پیش‌شرطی الزامی برای پذیرش این نکته که تأکید لازم روی آن اعمال شده و یا وقایع دنبال آن به صورت صحیحی به هم متصل شده‌اند، به وجود نمی‌آورد. در اینجا باید گفت که شکل‌های غیرصنعتی قلمروطلبی سرمایه‌داری، به خصوص شکل‌های مالی و خدمات تجاری – چنان‌که شایسته است – مورد شناسایی تاریخ انقلاب صنعتی، چه قبل و چه بعد از آن، قرار نگرفته‌اند. در حالی که اهمیت آنها در زمینه اشتغال و بازده در این دوران، بسیار بیشتر بوده است. درجه استقلال آنها هم از آنچه تاکنون پنداشته می‌شده، بیشتر بوده است. در واقع، نقش آنها در تاریخ خیلی بیش از کمک‌هایی اندک به انقلاب صنعتی بوده و آنها نقش مهم‌تری از یک شاخه فرعی مراحل توسعه انقلاب مذکور را به عهده داشته‌اند. شکوفایی بخش مالی و تجاری به علت فروش زمین و کالا، جدا از عایدات ناشی از صادرات و محصولات انقلاب صنعتی

انگلستان بوده است. بهره‌های تولیدی در بخش معاهدات تأثیر مهمی در ثابت نگهداشتن رقابت صادراتی در بازارهای خارجی ایفا کرد، در حالی که در آن هنگام تولید وارد مرحله ایستاتری شده بود.

چنین تفسیری با تفاسیر قبلی در تضاد است؛ یعنی هم با دیدگاه قدیمی قهرمان‌سازی از انقلاب صنعتی و هم با دیدگاه جدیدتر مورخان طرفدار رشد، که توسعه را معادل با صنعتی شدن می‌دانند. همان‌طور که خواهیم گفت، بحث ما همگام با بررسی‌های تخصصی و پراکنده‌ای درباره تاریخ انگلستان است که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند. این بحث را نظریات اقتصاددانانی پشتیبانی می‌کند که به بخش خدمات علاقه‌مند بوده‌اند. عامل محرکه این علاقه به مشکلات صنعتی شدن، ظهور جوامع فراصنعتی و فرایند توسعه جهان سوم بوده است.

هنوز تعریف رضایت‌بخشی از خدمات ارائه نشده است. در سطح بسیار کلی، و غالباً برای مقاصد ذی‌حسابی، بخش خدمات را قشری وسیع و تحتانی می‌دانند که به طور خلاصه شامل فعالیت‌هایی است که نه اولیه و نه ثانویه‌اند. چنین برخوردی ممکن است فقط یک خاصیت داشته باشد و آن هم مرتب بودن آن است. ولی حالت منفی و پیش‌فرض آن دایر بر بی‌نقص بودن تعریف فعالیت‌های اولیه و ثانویه، از ارزش آن می‌کاهند. تلاش‌های مفیدتری نیز برای تعریف و طبقه‌بندی خدمات از نظر تولید و مصرف شده است. در این روش، دو فهرست متفاوت وجود دارد: اولی که بزرگ‌تر هم هست، دربرگیرنده خدمات واسطه‌ای است و دومی به خدماتی اختصاص دارد که تقاضای نهایی را تأمین می‌کنند. هر یکی از آنها مصارف خاص خود را دارند، ولی طبعاً کاربرد جداگانه‌ای در زمینه تجزیه کلیت بخش خدمات به دست می‌دهند. نتیجه تلاش‌هایی برای تعریف و تبیین مشخصات مشترک در تمام خدمات این بوده که خدمات، نیازهایی خاص را برآورده می‌سازند، ولی خود کالایی فیزیکی نیستند. به قول آدام اسمیت، «آنها درست در لحظه عملکرد خود پدیدار و سپس نابود می‌شوند». و یا «آنها همین‌که به کار گرفته شدند، نابود می‌شوند». یعنی خدمات به محض تولید، طلب و مصرف می‌شوند و انباشدنی نیستند. حمل و فروش کالا از جمله خدمات محسوب می‌شود؛ زیرا نقاط عرضه و تقاضا را به یکدیگر وصل می‌کند و این امر از طریق حمل و نقل و تبادلاتی صورت می‌گیرد که به خودی خود، کالایی ذخیره شدنی نیستند. این تعریف، فهرست مفصلی از فعالیت‌های مختلف در زمینه‌های بانکداری، بیمه، مشاغل،

ارتباطات، توزیع، حمل و نقل، خدمات عمومی و مجموعه‌ای از خدمات خصوصی را به دست می‌دهد که در این کتاب با توجه به این معنی و در نظر گرفتن تمام این مشاغل به بخش خدمات اشاره می‌شود.

از این فهرست مشاغل درمی‌یابیم که بخش خدمات، ارتباط نزدیکی با دیگر بخشها دارد و بعضی از مشکلات خلق تعریف و سنجش از همین خویشاوندی و ارتباط برمی‌خیزد. همان‌طور که ذکر شد، فرض رایج که بر تحقیقات تاریخی اندکی نیز بنا شده، آن است که خدمات شرکای کوچک و وابسته تولید کالا بودند که در مرحله کلاسیک صنعتی‌شدن، اهمیت قابل‌ذکری یافته‌اند و در مراحل بعدی که تایخ معینی ندارد، به استقلال نیز رسیده‌اند. اما این تاریخ به طور قطع در مرحله پس از صنعتی‌شدن یا فراصنعتی^{۱۷} قرار می‌گیرد. با توجه به این عقیده و کیفیت نامعین فعالیت‌های خدماتی، دریافتن این نکته که دیدگاه مذکور چگونه به وجود آمد، کار آسانی است؛ دیدگاهی که خدمات را مشتقی انگل‌گونه از فرایند برتر تولید کالا دانسته و برای آن، به خودی خود ارزشی قائل نیست.

اگرچه بررسی کامل این مسائل پیچیده، ما را از مسیر بحث خود دور می‌کند، ولی برای مرتب کردن بحث‌های تاریخی آتی خود باید اشاراتی به بخش خدمات داشت. در این بحث، ما خدمات را واقعی پویا، و نه گذرا، می‌دانیم: در اینجا، بر اساس تعاریف بهاگواتی، «خدمات نه تنها از وجود کالا ناشی می‌شوند، بلکه کالاها نیز از خدمات به دست می‌آیند». این فرایند شامل تخصص‌گرایی، بهره تولید و تبدیل و تحول تولید است. همان‌طور که خواهیم دید، تخصص‌گرایی محصولی است از روند دائمی اشتغال در بخش خدمات و تا آنجا که بدین مطالعه مربوط می‌شود، آغاز آن با تحول بهره پول در سده هجدهم مصادف بوده است. بهره تولید از ابداعاتی چون صورت تبادلات، جداول بیمه‌ای، بهبود حمل و نقل، قوانین شرکت‌ها، مطبوعات مالی و تلگراف‌های زیردریایی برخاست و البته اینها خلاصه‌ای از فهرستی طولانی است. در دیگر نقاط جهان، غیر از اروپا نیز انتقال و تحول تولیدی آشکارا به وقوع پیوست. اما در اروپا بیش از هر چیز دیگری سرمایه‌گذاری، حمل و نقل و خدمات تجاری انگلستان به چشم می‌خورد. رابطه بین سرمایه‌گذاری و تولید داخلی، به ویژه تولید کالا، موضوع پیچیده‌ای است که بعد

17. Post - Lindustrialirs

بررسی خواهیم کرد. در این فصل، به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که بازار لندن و به طور کلی، نظام بانکی انگلستان در توزیع کالا نقش بیشتری از تولید کالا داشت. آیا جداسازی بازار از تولید کالا پیشرفت صنعتی انگلستان را کندتر کرد؟ این بحثی است که به بررسی بیشتری نیاز دارد، ولی چون ربط مستقیمی به بحث ما ندارد، در اینجا بدان نمی‌پردازیم. بحث ما می‌کوشد تا ارتباط بازار لندن و فعالیت‌های آن را با حضور خارجی انگلستان مشخص کند و قصد نداریم که دربارهٔ زمان‌بندی و علل افول انگلستان در ماقم قدرتی صنعتی بحث کنیم.

یکی از شاخصه‌های مهم بخش خدمات، نیازمند تأکید بیشتری در بحث ماست؛ این بخش در سطحی بالاتر می‌توانست مشاغل خوبی برای جنتلمن‌ها فراهم سازد. اما قبل از ادامهٔ بیشتر بحث، بهتر است منظور خود را از جنتلمنی و آقامنشی روشن کرده و ماهیت ارتباط بین بازار لندن و جنتلمن‌ها را مشخص کنیم.

جنتلمن‌ها و بازار

جنتلمن‌های انگلیسی، برخلاف ژانولمه‌های فرانسوی که فقط از طریق تولد و یا انتصاب شاه به این درجه می‌رسیدند. هم زاده می‌شدند و هم ساخته. اشراف‌زادگی یا نجیب‌زادگی^{۱۸} موهبتی بی‌رقیب و ستارهٔ دوران بود، ولی کسب این مقام از طریق انتصاب نیز میسر می‌شد. بنابراین، تاریخ جنتلمنی انگلستان همیشه سرشار از تحولات و فشارهایی اجتماعی بوده که در آن، همیشه جنتلمن‌های پرمزلت و آوازه و سالمند با جاه‌طلبان تازه به دوران رسیده مواجه و مقابل بوده‌اند. این واقعیت که تعاریف مربوط به وضعیت جنتلمن‌ها همیشه دستخوش تغییر و تحول بوده – هرچند آرام و کند – بی‌تردید، مشکلاتی در کلی‌گویی‌های ضروری در تاریخ به وجود می‌آورد. اما در عوض، همین تغییر و تحول در تعاریف، نوعی میل و تحرک تاریخی در تاریخ اجتماعی انگلستان را طی دوره‌ای طولانی، مشخص می‌سازد.

به هر حال، کیفیت‌های اصلی جنتلمنی یا آقامنشی در شکل مطلوب خود از دوران چاوسر^{۱۹} تا واگ،^{۲۰} نقاط مرجع ثابتی به شمار می‌روند. آقا یا جنتلمن کامل، کسی بود که بر اصول شرافت که وظیفه را بر پیشرفت شخصی مقدم می‌دارد، وفادار بماند. رفتار او بر

18. Gentle Bisth

19. Chauser

20. Waugh

اساس آیین بسیج و نظام فئودالی شکل می‌گرفت و مقامش، جایگاه او را در ارتش مسیح، در ردیف صاحب‌منصبان و نه در میان پیاده‌نظام، قرار می‌داد. جنتلمن‌های جوان آموزش‌های وسیعی می‌دیدند تا بدین ارزش‌های اجتماعی و مذهبی واقف شوند. آنها در ادامه زندگی خود به اداره گروهی از موقعیت‌های اجتماعی می‌پرداختند که فراغت لازم برای پرداختن به هنرهای خاص جنتلمنی، از قبیل رهبری، مدیریت سبک و ورزش‌های رقابتی را نیز داشته باشند. طبعاً جنتلمن‌ها نیاز به ثروتی چشمگیر داشتند، ولی نباید در روند تحصیل این ثروت، بدنام یا در مقام رهبری فاسد می‌شدند.

در نظام موازین جنتلمنی، تولید امری سخیف تلقی می‌شد. و کار کردن مستقیم برای پول به جای کسب آن از فاصله‌ای دور، نوعی وابستگی و حقارت فرهنگی به شمار می‌رفت. وبلن پس از اینکه صنعت ماشینی در اروپا و امریکا به منزله شاخصه‌ای پذیرفته شده در آمد، می‌نویسد:

معدود/افرادی از طبقه برتر هستند که گرفتار اشکال شرم‌آور کار نیستند... از محیط و مشاغل تولیدی شرم‌آور پرهیز می‌کنند... از دوران فیلسوفان یونان تاکنون فراغت و پرهیز از این روندهای صنعتی، همیشه با زندگی برخی مردمان عجین شده و همیشه به عنوان پیش‌شرطی برای یک زندگی ارزشمند و به دور از سرزنش نوع بشر از سوی این مردان متفکر تلقی می‌شده است.

آنان مشکلات زندگی در دنیا و در عین حال، بر فراز واقعیت‌های آن قرار گرفتن را با استفاده از نوعی دیپلماسی اجتماعی ظریف، حل و فصل می‌کردند. جنتلمن‌ها فاصله بین نیاز به درآمد و اجتناب از کارکردن را با شرکت در فعالیت‌هایی مقبول پر می‌کردند و یکی از پرتعدادترین روش‌ها این بود که ضمن حفظ فاصله لازم با تولید کالا، دیگران را هدایت می‌کردند تا ثروت لازم را تحصیل کنند و سپس آن را با شیوه‌هایی جنتلمن‌مآبانه کسب و ذخیره می‌ساختند.

در این وضعیت، زندگی جنتلمنی تابعی از سرمایه‌داری می‌شد که تا اواخر سده نوزدهم از سوی اشرافیت زمین‌دار به مثابه قدرت مسلط جامعه انگلستان مطرح بود. فراموش نکنیم که مهم‌ترین شکل ثروت سرمایه‌داری در انگلستان، سرمایه‌داری اجاره‌بگیر^{۲۱} بود که بر اثر وجود املاک فراوان طبقه نخبگان حاکم به وجود آمده بود. در

21. Rentier

پایان سده هفدهم، زمین‌داران بزرگ، دیگر اشراف فئودال صرف نبودند و برای پذیرش فلسفه بازار نیز آماده شده بودند. با وجود این، هنوز به سنن فئودالی وفاداری نشان می‌دادند: سرمایه‌داری ملاکان پس از تأثیرپذیری شدید استوارت‌ها از نظم دوران قبل از سرمایه‌داری در انگلستان رو به تزاید و تکامل گذارد. از این رو، زمین به عنوان سرمایه‌ای فناپذیر برای نسل‌های موجود و بعد، همچنان دست‌نخورده به جای ماند و دیگر عوامل ماندگار مشابه چون اولویت‌های اقتصادی از نوع فامیلی یا سرسپردگی‌های خصوصی، مخالفت حساب شده با وضعیت روزمرگی کسب و تجارت، تنفر و تحقیر دنیای روزمره کاسبی و پولسازی و انگیزه سود به منزله هدف غایی، و تأکید بر وراثت و رهبری نیز به جای ماندند. حرمت اشراف‌زادگی و دیگر ملزومات مستقل، حدی غیرعادی از آزادی عمل را مجاز می‌ساخت و نخبگان ملاک دارای مقامی شامخ‌تر از هر گونه قید و بند حرفه‌ای یا عملکردی بودند. فرهنگ آماتوری که تا همین اواخر بسیار آشنا می‌نمود و در همه چیز از ورزش گرفته تا سیاست رسوخ کرده بود، اصل خود را مرهون همین توارث کلی و بی‌دلیل است که شاخصه اصلی قدرت اشراف‌سالاری و نجیب‌زادگی به شمار می‌رود.

شخصیت غریب اشراف‌سالاری جدید انگلستان از اختلاط میراث دوره پیش‌سرمایه‌داری با عایدات حاصل از کشاورزی تجاری به دست آمده است. طبقه ملاک^{۲۲} نه تنها محورهای سنتی قدرت را مهار می‌کرد، بلکه در سرمایه‌داری رو به ظهور نیز مهم‌ترین عامل به شمار می‌رفت. هر کس شغل و مقامی داشت که او را به ملاکان زمین‌دار شبیه‌تر می‌ساخت، از حرمت و قدرت بیشتری بهره‌مند می‌شد. برخی از مشاغل سنتی خدماتی به علت بی‌شبهت بودن با زندگی روزمره آن دوران، با نهایت آمال جنتلمنی مطابقت می‌یافتند. در واقع، جنتلمن‌ها همین انزوای اجتماعی را در کنار قدرت خود چون سلاحی به کار می‌گرفتند و استثمار و انحصار مشاغل مقبول چون رده‌های بالای حقوق و قضا، مقامات بالا در کلیسای دولتی و رده‌های افسری در ارتش را از آن خود می‌کردند و درآمدهای هنگفتی از این طریق به جیب می‌زدند. سطوح متوسط را هم نیمه‌جنتلمن‌ها به همان ترتیب پر می‌کردند و رده‌های پایین مشاغل مهم نیز در اختیار جنتلمن‌نماها یا به اصطلاح، جنتلمن‌های در خدمت جنتلمن‌ها^{۲۳} قرار می‌گرفت

22. Landed Class

23. Gent's Gents

که موقعیت و درآمد آنها تابعی از حرمت اربابان آنها بود.

این تقسیم‌بندی بین مشاغل و ثروتهای جنتلمنی و غیر جنتلمنی، مشابه تمایزی است که ماکس وبر بین ثروت ملکی و ثروت اکتسابی قائل است. اولی، حاکی از نوعی بهره‌موجری و اجاره‌گیری نه‌فقط از زمین، بلکه همچنین برای اموال است و دومی به شرکت فعالانه در بازار و ایجاد کالا و خدمات نیاز دارد. وبر دریافت کرده بود که ثروت‌های ملکی حرمت بیشتری به ارمغان می‌آورند و این‌گونه ثروتمندان از قدرت و مقام برتری بهره‌مندند. با این حال، طبقه‌بندی‌ها وی در بحث ما به بازنگری‌هایی نیاز دارد؛ زیرا شکل‌های معینی از ثروت اکتسابی از دیگر اشکال آن به ایده‌آل‌های جنتلمن‌ها شبیه‌تر و نزدیک‌تر بود. نه تنها باید بین صاحبان زمین و کسبه و تجار خط کشید، بلکه باید بین کسانی که با چرخه تولید ارتباط مستقیم دارند و کسانی که چندان ارتباطی با آن ندارند نیز تمایز قائل شد. مشروعیت تولید، حتی از بخش خدمات نیز کمتر بود؛ به طوری که صاحبان صنایع حتی در بالاترین سطوح ثروت از احترامی که بانکداران بازار لندن برخوردار بودند، سهمی نمی‌بردند.

با در نظر گرفتن موقعیت والای بازار لندن از نظر فعالیت‌های مالی و تجاری در بحث ما، تأکید بر این نکته حائز اهمیت است که با وجود اینکه از نظر وبر، بازار مرکزی برای تجمع ثروت اکتسابی بود، در نهایت به شعبه‌ای از سرمایه‌داری جنتلمنی بدل شد که تأثیر و نفوذ بی‌حد و حصری در زندگی و سیاست اقتصادی انگلستان گذاشت. بانکداران و نزول‌خواران در جوامع زیر سیطره اشراف به سرعت منازل رفیعی می‌یابند؛ زیرا تمایل اشراف به اسراف و تبذیر باعث ترویج بدهکاری می‌شود. چنان‌که در فصل بعد خواهیم دید، با پایان حکومت بازار و اشراف‌سالاری در ۱۶۸۸ تمام ثروت، احترام و امتیازات آنها نیز از میان رفت و در سیاست‌های قاعده‌ای^{۲۴} حل شدند. کسب و کار پررونق بازار تا قبل از سده بیستم، ثروت‌های بزرگی آفرید که از آنچه در صنعت تولید کالا به دست می‌آمد، بسیار بیشتر بود و از لحاظ روش هم به ایده‌آل‌های جنتلمن‌مآبانه زیر تأثیر طبقه ملاکان و حامیان آنها مشابهت بیشتری داشت تا به آداب تولیدگران حتی قبل از ماشینی شدن تولید. برای مثال، شاهزادگان و بانکداران تاجر می‌توانستند بدون پشتوانه‌هایی مرئی به ثروت‌هایی کلان دست یابند. علاوه بر این، ایده‌آل‌های آقامنشانه جنتلمن‌ها

برای فعالیت‌های مذکور حیاتی بود، زیرا نقاط اشتراکی بر اساس شرف و وظیفه برقرار می‌ساخت که در مشاغلی که به جای ماشین، بیشتر به انسان‌ها متکی بود، نوعی ضرورت اساسی به شمار می‌رفت. بزرگ‌ترین تجار و بانکداران در بازار لندن و در کنار مراکز تصمیم‌گیری سیاسی بودند و طبیعت حرفه آنها این فرصت را برایشان فراهم می‌ساخت که از شیوه زندگی جنتلمنی برخوردار باشند و روابطی اجتماعی برقرار سازند که به نوبه خود در موفقیت کسب و پیشه آنها نقش مهمی ایفا می‌کرد. فعالیت‌های آنان با تعریفی که از سرمایه‌داری به دست دادیم؛ مطابقت داشت و از سوی دیگر، از نظر معنای صریح کلمه نیز سرمایه‌دار بودند و در واقع، سرمایه را تملک، کنترل و جابه‌جا می‌کردند.

به علاوه، سرمایه‌داران در رأس هرم اشراف‌سالاری جنتلمنی منبعی نادر اطلاعات را ساخته و آن را در چنگ داشتند که به نوبه خود، نوعی سرمایه محسوب می‌شد. درواقع، شاخص‌ترین چهره‌ها در بازار کسانی بودند که دسترسی بیشتری به اطلاعات داشتند. اطلاعاتی که یا از دیگران و حتی اعضای هیأت امنای بازار مخفی می‌شد و یا دیرتر به دست آنها می‌رسید. اطلاعات ارزشمندی که برای افرادی خاص، ثروت‌ها و جایگاه‌های اجتماعی کلانی می‌ساخت و از طریق تماس با دست‌اندرکاران کنترل سازوکار حکومت حاصل می‌شد. بانکداران در محافل و ضیافت‌های قدرتمداران، ضمن کسب منافع و اطلاعات آتی، شبکه‌ای از تماس‌ها و دانسته‌های مفید به دست می‌آوردند که افق‌های جدیدی را به رویشان می‌گشود و هرچه ارتباطاتشان بیشتر می‌شد، احترام و قدرتشان نیز افزایش می‌یافت. با افزایش اعتماد اشراف به گروهی از بانکداران برگزیده، آنان این امتیاز را یافتند که سپرده‌های طبقه حاکمه را نگاه دارند و این امتیاز، موقعیتی برایشان به وجود آورد که دیگر رقبای کم‌اقبال‌ترشان هیچ‌گاه به دست نیاوردند. بانکداران بزرگ توانستند بدن جابه‌جایی منابع مالی خود به ثروت‌هایی هنگفت دست یابند، زیرا ثروت دیگران در اختیارشان بود. مهم‌ترین اعتبار بانکداران، صورت نقدینگی و سرمایه آنها نبود، بلکه میزان احترام و اعتبار ایشان بود که آن نیز به نوبه خود مرهون خدمات و اعتبار این افراد در چرخه طبقه حاکم و گروه‌های مربوط به آنان بود که رهبری و زعامتشان را در سراسر جهان به رسمیت می‌شناختند. به همین دلایل، روابط بین پولداران کلان و اشراف و سیاستمداران، بیشتر در گرو ملاقات‌های رودررو و تفاهم‌های خصوصی آنان بود و برخلاف آنچه وبر قائل است، ربطی به رقابت

بازار یا منطق خشک دیوانسالاری جدید و یا تجددگرایی (مدرنیزاسیون) نداشت. آنچه گفتیم، بدان معنی نیست که تمام سرمایه‌داران در بخش خدمات مشغول بودند یا اینکه همه جنتلمن‌ها سرمایه‌دار بودند. ثروت ملاکان نیز محصولی از قلمروطلبی سرمایه‌داری بود و گرچه عایدات ناشی از اجارهٔ املاک را تولید می‌کرد، ولی بی‌تردید خارج از بخش خدمات قرار می‌گرفت. با وجود این، همان‌طور که استدلال‌های ما نشان می‌دهد، در طول سدهٔ نوزدهم ثروت ملاکات رفته‌رفته جای خود را به ثروت‌های بخش خدمات داد و از همین جاست که موضوع مطالعهٔ ما دربارهٔ آن گسترش بیشتری می‌یابد. بعضی دیگر از مشاغل نیز به هنگام طبقه‌بندی، مشکلات غامضی را ایجاد می‌کنند. درواقع، کسانی چون افسران ارشد ارتش، روحانیان و کراکنان دولت در زمرهٔ جنتلمن‌ها بودند و حرفهٔ آنان به راحتی در بخش خدمت ملحوظ می‌شد، ولی نمی‌شد آنها را سرمایه‌دار خواند. راه‌حل این معما در به رسمیت شناختن این واقعیت نهفته است که برخی از فعالیت‌های سرمایه‌ای در بخش خدمات، همراه خدماتی بودند که به خودی خود، ماهیت سرمایه‌ای نداشتند. درواقع، تمام شکل‌های سرمایه‌داری، عاملان و خدمات و گردانندگانی را به خود جذب می‌کنند که سرمایه‌دار نیستند. با این حال، شایان ذکر است که جنتلمن‌ها نیز چون ملاکان هم در بخش عمومی و هم در بخش خصوصی مشاغل غیرتجاری به طور فزاینده‌ای به اخلاقیات و منش‌های سرمایه‌داری مبتلا شدند. میل به نخبه‌سالاری^{۲۵} و استخدام فرهیختگان در مشاغل مختلف سدهٔ نوزدهم ابزاری بود هم برای حفظ موقعیت جنتلمن‌ها و هم برای تجهیز مجدد و تهییج بازار در زمانی که دیگر وطن‌پرستی توجیهی پذیرفتنی نبود. بدین ترتیب، نظام بازاری در حال نشو و نما در بخش خدمات خدمت به دست نیروهای سنتی، تسخیر و در این جهت به کار گرفته شد که یک بار دیگر اعتقاد راسخ این گروه را ثابت کند که اثر سرمایه‌داری در طبقه‌بندی‌های اجتماعی گوناگون چندان زیاد نیست. بنابراین، هرگاه نخبگان مایل بودند با کسبه و تجار تماسی داشته باشند، به سراغ نزول‌خواران بازار می‌رفتند و کمتر سראعی از صاحبان صنایع می‌گرفتند؛ زیرا آنها را نمی‌شناختند و بدیشان بدبین بودند.

با وجود این، لازم است بین سرمایه‌داری به مثابه ساختاری فراگیر و وسیع، و سرمایه‌داران به منزلهٔ بناکنندگان و نقاشان این نظام، تفاوتی اساسی قائل شد. این تمایز،

مسائل تحلیلی دیگری را برمی‌انگیزاند که با توجه به مبحث کنونی، مهم‌ترین آنها رابطه بین اقتصاد و سیاست است. اگر چنین فرض شود که ثروت اقتصادی، خودبه‌خود به قدرت سیاسی منتهی و منجر می‌شود و یا اینکه دولت بازوی اجرایی طبقه‌ای خاص است، به نوعی قشری‌گرایی نادرست گرفتار شده‌ایم. از سوی دیگر، ضرورتی ندارد که پس از رد چنین فرضیه‌ای خود را گرفتار ادعای نادرست دیگری، یعنی خودمختاری نسبی حکومت، کنیم یا تعاریف نسبی نیمه‌مستقل عوامل دولتی را بپذیریم. برای منظور ما کافی است بپذیریم که عناصر غیرسرمایه‌دار می‌توانند - و غالباً نیز چنین‌است - نقش مهمی در نظام سرمایه‌داری ایفا کنند و بکوشیم تا ماهیت رابطه‌ای که در موارد تاریخی موضوع بحث ما نهفته است، روشن کنیم.

عصاره استدلال ما این است که منش‌ها و اخلاقیات جنتلمن‌آبانه، به دور عناصر سرمایه‌ای و غیرسرمایه‌ای خدمات (یا سرمایه‌داری خدماتی) طناب محکمی کشید و در نتیجه، طبقه نخبگان جنتلمن به دیدگاه مشترکی درباره جهان و چگونگی اداره آن دست یافت. این درجه از هماهنگی و همفکری نشان می‌دهد که چرا در سطوح بالای نظام جنتلمنی، موانع بین تجارت و دولت چیزی بیش از یک دیوار چین متحرک نبودند. البته این وحدت به معنای همفکری کامل نبود؛ زیرا اختلاف نظر بر سر اولویت‌ها و اهداف نه تنها ناممکن نبود، بلکه بسیار هم رواج داشت: هم بین بازار لندن و وایت‌هال* و هم بین بانک‌ها و وزارتخانه‌های مختلف. اما باید دانست که این اختلافات مثل اختلافات خانوادگی بودند و اختلاف‌نظرها آزادانه ابرای می‌شدند، زیرا ارزش زیرساختاری آنها هیچ‌گاه مورد تردید قرار نگرفته بود و هر دو طرف اختلاف می‌دانستند که جدال بر سر مسیر حرکت است و درباره جهت‌گیری کلی سیاست‌ها هیچ اختلافی در میان نیست.

با توجه به اهمیت این جهان‌بینی مشترک و فهم یکسان از روابط بین ابعاد اقتصادی و سیاسی سیاست بین‌الملل، جالب است بدانیم که افسران و مقامات انگلیسی را چه در داخل و چه در خارج از کشور، از بین گروه‌هایی برمی‌گزیدند که اتصال‌ها و روابط مالی آنها به بخش خدمات ملاکان مرتبط بود، نه به بخش صنعت. در دوران پس از امپراطوری، اعضای داخلی دولت هنوز میزان چشمگیری از وفاداری به لندن را نشان می‌دادند که نتیجه زمینه تربیتی و اجتماعی آنان بود. حتی امروزه، که دنیای روابط

*. کابینه انگلیس. م.

غیر خصوصی است، می‌توان از زندگی خانوادگی در خزانه‌داری و یا زندگی روستایی در کابینه دولت صحبت کرد؛ جایی که اعتماد دوجانبه هنوز دستاویز محکمی به شمار رفته و کاسبی در بازار مکاره فرهنگ مقبول سود می‌دهد: فرهنگی که از سرمایه‌داری صنعتی به دور و غالباً در تخاصم با آن است.

تکامل نظام جنتلمنی

با اینکه جامعه‌شناسی جنتلمن‌ها یا به قول ویلن، طبقه خوشگذران، شایسته بررسی‌های بیشتر است، ولی علائق ما به قالب تاریخی آرمان‌های جنتلمنی محدود می‌شود. در تعاریف قدیمی و اصیل، جنتلمن را کسی معرفی می‌کردند که لیاقت پوشیدن خدمت افتخار را می‌یافت. قدرت نمادین چنین لیاقت و حقی کاربردهای عملی آن را مشخص می‌سازد: جنتلمن‌ها را با رفتارشان می‌شناختند. اگرچه آنها به جای شمشیر، چتری را در دست می‌گرفتند، ولی با ارتشی‌ها و غیرنظامیان ثروتمند ارتباط نزدیکی داشتند و به ارزش‌های طبقاتی ملاکان – هرچند که از آغاز دوران پول‌سازی و ایجاد ثروت‌های ملی به همت آنان مدت زیادی می‌گذشت – وفادار بودند. آنچه در این میان تغییر کرد، شکل اجتماعی طبقه جنتلمن بود.

انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ نقطه مهمی در این تحول بود؛ زیرا برای حفظ منافع ملاکان زمین‌دار در روستاها چون خندقی عمل کرد و به سلطه آنان در امر سیاست استحکام بیشتری بخشید. زمانی که اشراف به شکرانه رهایی از شورش‌های سده هفدهم در جشن شادی به سر برده و به خوشگذرانی‌های طبقاتی خود سر و سامان مجددی داده بودند، گروهی از مفسران مثل ریچارد سون، آدیسون و استیل به آنان هشدار دادند که حفظ شالوده اخلاقی امتیازات آنان در گرو برآورده ساختن تعهدات اجتماعی این طبقه نهفته است. اگرچه این مسابقه تا حد زیادی یک‌طرفه بود، ولی گروهی از افراد خارج از این طبقه جرأت یافتند تا ادعای تعلق به طبقه جنتلمن‌ها را مطرح سازند. در پایان سده هفدهم لوک^{۲۶} ادعا کرد که «تجارت دون شأن جنتلمن است»، و در اوائل سده هجدهم، بولینگ بروک^{۲۷} کوشید تا بهره‌پولی جدید را سر جای خود بنشانند. اما در پایان این سده، نزول‌خواران و تجار عمده بازار لندن به جایگاه جنتلمنی دست یافته بودند. این ارتقاء

26. Locke

27. Boling Broke

سبب شد تا آنان نیز به صف پشتیبانان و حامیان نظام ملاکی درآیند و تغییرات پایداری در مفهوم مالکیت ایجاد شود که این نیز به نوبه خود، وضعیت ابزار پولی و کالاهای سرمایه‌ای منقول را بهبود بخشید. نظریه لوک هنوز در قسمت‌های پایین‌تر هرم قدرت صادق بود و تازه‌واردانی که از راه‌های نامشروع و با سرعتی خیره‌کننده به ثروت رسیده بودند، پشت درها و حصارها ماندند. نواب والای مذکور قادر به خرید املاک و اعطای الطاف بودند، ولی در فراهم کردن موقعیت و جایگاه اجتماعی با مشکل روبه‌رو می‌شدند؛ لذا به قول بورک^{۲۸} همچنان به مثابه بازیچه‌های حرص زمان باقی ماندند.

فرایند تجدیدنظر در تعاریف، از اواخر سده هجدهم شتاب بیشتری یافت و در دوره ویکتوریایی^{۲۹} که تعداد جتلمن‌ها به شدت افزایش یافته بود، دستخوش تغییراتی اساسی شد. مدارس عمومی که اصلاح و گسترده شده بودند، عوامل حیاتی این تحول محسوب می‌شدند و در فضاهای وسیع خود، از میان افراد فاقد ثروت و از طریق آموزش، جتلمن‌های فراوانی تربیت کردند. آنها به این افراد، تلاش فردی در متن جامعه، وفاداری به ارزش‌های نظام، وظیفه‌شناسی و سرسپردگی را می‌آموختند. اگر فحوای آموزش هنوز هم بر ارزش‌های میراث کهن روم و یونان تأکید می‌کرد، بدین علت بود که آن را الگویی کلاسیک برای تربیت افراد طبقه حاکم از نخبگان حاضر به خدمت کشور تلقی می‌کردند. سطوح بالاتر آموزش و پرورش نیز همین ترتیب را حفظ کرده بود: در طول سده مذکور، دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج وظیفه تربیت حافظان جدید نظام را با اصول دولتی با جدیت دنبال می‌کردند. در همین حال، توسعه اقتصادی و سیاسی چهره جدیدی از پیشرفت را به نمایش گذاشته و معجون پیچیده‌ای از کاربردهای کام‌جویانه نظریه بتهام^{۳۰} و اخلاقیات محافظه‌کارانه را که شکل و محتوایی کامل‌تر نیز یافته بود، به منزله برنامه‌ای مادی و معنوی جهت پیشرفت در پیش گرفته بود. آنها این پیشرفت‌ها را با احساس مجدد سلطنت‌پرستی آمیخته بودند. بار دیگر مجالس و محافل پر طمطراق کشوری رواج یافت. با ظهور درجه‌بندی‌های پنهان، نظام تفاخر ملی، ظریف‌تر و وسیع‌تر از پیش به جریان افتاد و رده‌های بالای هرم اجتماعی با ورود نجیب‌زادگان و شوالیه‌های جدید متورم‌تر شد.

28. Burke

۲۹. منظور، دوران حکومت ملکه ویکتوریا است. م.

30. Bentham

روح شوالیه‌بازی‌های قرون وسطایی به کالبد طبقات بالا وارد شد و فرهنگ ویکتوریایی را تسخیر کرد. برای متمایز ساختن جنتلمن‌ها از سایر بازیگران و تحقیر از طریق بی‌اعتبار ساختن اجتماعی کسانی که می‌خواستند پا را از گلیم خود بیرون نهند و بدون طی مسیر طولانی و پرداخت بهای لازم به اصطلاح یک‌شبه ره صدساله را پیمایند و تکیه بر جای بزرگان بزنند، روش‌هایی حساب شده و الگوهای پیچیده، از تمسک به تأثیر هنر دوره پیش رافائلی گرفته تا تجدید بنای قلعه‌های قرون وسطایی و کلیساهای گوتیک، در پیش گرفته شد. از این‌رو، انگلیس دوره ویکتوریایی در کنار توسعه ابداعات و اختراعات جدید برای گشودن صحنه‌های جدید اقتصادی و جغرافیایی، نگاهی حسرت‌بار به گذشته نیز داشت. با شتاب گرفتن انقلاب صنعتی، تقاضا برای حفاظ و سنگر نیز بیشتر شد.

توضیح کامل این پدیده از حوصله این صفحات خارج است. اما تفسیر عرضه شده به دو بعد مهم قضیه می‌پردازد. اولین آنها نوعی محافظه‌کاری است که ر پایان سده هجدهم به وجود آمد. این محافظه‌کاری نتیجه صفا‌آرایی نظام ملاکان در مقابل خطر انتقادات شدید در داخل و تهاجمات جمهوری‌خواهان در خارج از کشور بود. محافظه‌کاری مذکور چون عنصری جان‌سخت در طول سده نوزدهم به رشد خود ادامه داد و در نهایت، شکل اصلاح‌طلبانه‌ای به خود گرفت. توری‌های^{۳۱} لیبرال هیچ‌گاه مانند ویک‌های^{۳۲} پیشرو نبودند، ولی در چارچوبی از تفاهم، اختلافات خود را حل و فصل می‌کردند. نجیب‌زاده‌ای انگلیسی به نام ادوارد کالینز روزی به یکی از تولیدکنندگان منچستری که مرید او بود، گفت: «توری کسی است که اعتقاد دارد، انگلستان را جنتلمن‌ها باید بگردانند و لیبرال هم کسی است که معتقد است، هر انگلیسی در صورت تمایل می‌تواند جنتلمن شد.» در اثنای جنگ با فرانسه، اپوزیسیون سیاسی در کشور با بهبود نسبی آزادی‌های اجتماعی و روحیه همبستگی ناشی از نیازهای دفاع ملی کاستی یافته و اقتصاد، شگلی جنگی به خود گرفته بود که قرضه ملی دائمی، اساس آن را تشکیل می‌داد. با این حال، پس از ۱۸۱۵ احساس می‌شد که برای ایجاد بهبود در وضعیت اقتصادی، پایان انتقادات درباره فساد گذشتگان و حفظ نظم عمومی، باید به

۳۱. Tory؛ لقب حزب محافظه‌کار. م.

۳۲. Wigs؛ لقب حزب اپوزیسیون محافظه‌کاران که در آن زمان، لیبرال‌ها بودند و لقب را از کلاه‌گیسی که بر سر می‌گذاشتند، گرفته بودند. م.

تغییراتی اساسی متوسل شد. نخستین گام برای مقابله با این چالش‌ها تعریف مجدد نقش و هدف طبقه حاکم بود. بهای بقا و به میدان آوردن تدریجی اصلاحات قانون اساسی، نظام قیومیت، قانونگذاری اجتماعی و سیاست اقتصادی جدید بود که با کمک یکدیگر در میانه این سده، سبب حرکت به سوی تجارت آزاد شدند.

دومین بعد، ظهور گروه جدیدی از متقاضیان دریافت لقب جنتلمنی در بخش شکوفای خدمات در لندن و سایر استان‌های کشور بود. ویگ‌ها و توری‌های اصلاح‌طلب از سال‌های دهه ۱۸۲۰ دریافتند که برای ادامه بقای نظام یا طبقه ملاکان در مسیر اصلاحات جدید می‌بایست متفقین جدیدی دست و پا کنند. پس از این تصمیم و هماهنگ ساختن آن با منافع و نظریات اجتماعی - سیاسی بخش خدمات، اتحادی به وجود آمد که سبب تحکیم و گسترش بی‌سابقه روابط بین شاهزادگان تاجر و زمین‌دار، با بانکداران بازاری شد و افزایش چشمگیری به مشاغل و شاخه‌های استخدام نمایندگان نخبگان داد. این مدعیان تازه از راه رسیده، خواهان اعتباری به اندازه جنتلمن‌ها بودند، ولی زمینه‌ها و سابقه لازم برای دستیابی به آن را نداشتند. آنها این مشکل را در طول سال‌های طولانی بدین صورت حل کردند که جنتلمن‌ها اجازه یافتند در مدارس عمومی به تحصیل بپردازند. چنین اقدام سازشکارانه‌ای در نزد اشراف و نجبا به تفاسیر و تعبیر شدیدالحنی درباره تعریف جنتلمنی و نتایج تجویز اختلاف اشراف‌زادگی واقعی با اشرافیت مصنوعی ناشی از ثروت، انجامید. ولی به هر حال، در اواخر سده نوزدهم این امتزاج صورت پذیرفت و طبقه ملاکان که در ابتدا سهم اصلی را در این امتزاج داشتند، به طور روزافزونی به پول‌های شریک خود، یعنی بخش خدمات و به ویژه بازار لندن وابسته شدند.

بنابراین، جنتلمن سده نوزدهم نتیجه ترکیبی سازشکارانه از نیازهای طبقه ملاکان که قدرتشان رو به اقول گذارده، و خواسته‌های در حال گسترش بخش خصوصی و خدمات بود. در عوض، جنتلمن‌های شهرنشین طبقه متوسط هم در مبارزه علیه افراطی‌گرایی (رادیکالیزم) و نتیجه آن، یعنی دمکراسی به همکاری پرداختند و مأمور شده بودند تا نقش رهبری را در ایجاد یک برنامه پیشرفت ملی با روش‌هایی دیگر ایفا کنند. آنها همچنین، در مقابل تهدیدات تولیدگران صنایع استانی که اعلام کرده بودند با پول‌های نامشروع خود استان‌ها را علیه مرکز بر خواهند انگیخت، همین جنتلمن‌ها را راه علاج و سنگر محافظتی مناسبی می‌دانستند. در زمینه، بخش‌های خدمات و مالی بسیار مهم

بودند؛ زیرا از طریق تأمین عایدات نامریی یا غیرمستقیم به سرمایه‌داری کمک کره و آن را مشروعیت می‌بخشیدند. علاوه بر اینها حکومت به روش جنتلمنی، امری فراتر از درجه و طبقه بود و می‌بایست در خدمت تمام ملت باشد. جنتلمن می‌توانست با اعمال قدرت و نشان دادن سرسپردگی خود به وظایفش، حق حکومتی و همچنین، اموال و امتیازات خود را توجیه و حفظ کند. اگر ادعاهای جنتلمن‌ها مبنی بر خدمت به جامعه را ابزاری توخالی برای حفظ موقعیت ممتاز اجتماعی این طبقه بدانیم، آنگاه حذف این ادعاها بسیار ساده خواهد بود. اگر چنین باشد، آنگاه درک این مطلب که جنتلمن‌ها چگونه تلاطمات اجتماعی سده نوزدهم انگلستان را تحمل کردند و باقی ماندند، بسیار دشوار خواهد شد. جنتلمن‌ها در جامعه حضوری عملی داشته و به گونه‌ای مقبول آن را رهبری می‌کرده‌اند. هیپولیت تاین که در دهه ۱۸۶۰ از انگلستان بازدید کرده بود، مطمئن شده بود که جنتلمن‌های دارای ثروت مستقل، تنها افرادی ممتاز پارزیت‌ها یا انگل‌هایی اسم و رسم‌دار یا حتی یادمان‌هایی قابل تحمل نیستند، بلکه قدرتی محرک و مؤثر هستند. تاین مجاب شده بود که آنان «درخشان‌ترین، مستقل‌ترین و مفیدترین اتباع کشور بوده و جنتلمن واقعی در بهترین حالت خود، نجیب‌زاده‌ای است که حاضر است خود را به خاطر کسانی که تحت رهبریش هستند، فدا کند».

مأموریت‌های استعماری، شکل صادراتی نظام جنتلمنی بود. در بعضی موارد، شیوه برخورد جنتلمن‌ها در خارج از کشور و در مواجهه با محیط بیگانه، آشکال و نمود جسورانه‌تری به خود می‌گرفت. انضباط‌های رومی هیچ‌گاه نتوانست جلوی بومی شدن مارک آنتونی را بگیرد. پس انسان‌هایی فانی و حقیرتر به طریق اولی، نیازمند حفظ و کنترل دائمی ارزش‌های سازش‌ناپذیر و تزریق روحیه اسپارتانی بودند، و این مهم را محیط مدارس عمومی با وجود تمام محرومیت‌هایش به وجود می‌آورد. جنتلمن‌ها در رویارویی با چالش‌های مرزهای جدید، ابعاد بزرگ‌تری از زندگی واقعی را مجسم می‌کردند و گه‌گاه به چهره‌هایی قهرمان بدل می‌شدند. امپراطوری میدان وسیعی برای مساعی جنتلمن‌مآبانه، و صحنه آزمایش نهایی ایمان به پیشرفت مسئولانه، نبرد با تباهی و شیطان، اجرای وظیفه و کسب افتخار بود.^{۳۳}

۳۳. البته خوانندگان محترم توجه دارند که این تمجیدات از جنتلمن‌ها، دیدگاه نویسندگان انگلیسی است و آنچه آنها حماسه‌ای جسورانه و قهرمانانه می‌خوانند، مثلاً از نظر مردم هند که در کشور خودشان به دست همین جنتلمن‌های انگلیسی قتل‌عام می‌شدند، صورت دیگری دارد. م.

با وجود این، شایسته است که تلاش‌های فردی را در محتوای اجتماعی آنها قرار دهیم: جنتلمن‌های تازه‌نفسی که در خارج از کشور وارد معرکه می‌شدند، نشانگر تحولات عمیقی در نیروها و وضعیت جدید کشور بودند. جای تعجب نیست وقتی که می‌بینیم نمایندگان انگلستان در خارج از کشور، دقیقاً دارای همان ریشه‌ها و ارزش‌های اجتماعی هم‌تایان خود در ام‌القری هستند. آنان پدرسالاری را که از بدو تولد تجربه کرده بودند، فراروی خود نهادند و کوشیدند تا هرم قدرتی را که در کشورشان می‌شناختند، در مستعمرات نیز برقرار سازند. قصد دیپلماسی انگلستان این بود که جنتلمن‌ها را در خارج از مرزهای خود و حتی جاهایی که روی نقشه وجود نداشتند، تحمیل کنند و آنگاه تصمیم بگیرند که در مقابل جوامعی که تسلیم این تهاجم فرهنگی نمی‌شوند، می‌خواهد به زور متوسل شوند یا نه؟ توسل به زوری که ساموئل اسمایلز آن را یکی از **مطمئن‌ترین شیوه‌های عملکرد جنتلمن‌های واقعی** برمی‌شمارد. در همین حال، اصول اقتصاد سیاسی در سرزمین‌های دور، مشتاقانه به اجرا درمی‌آمد: حقوق مصوب مالکیت، فردگرایی، بازارهای آزاد، مقتصد بودن در پول و مردم که هم در زندگی مادی و هم حیات معنوی هدف و نظام ایجاد می‌کرد، دولت خوب را مشخص می‌کرد و متحدانی هم‌سلیقه به وجود می‌آورد. مبلغان مسیحی (مسیونرها) هم‌مرام، نسخه انگلیسی پیام مسیحیت را که با اقتصادی شباهت زیادی داشت، ترویج می‌کردند: انجیل، پاروها را همراهی می‌کرد و سلامت روح در کنار کیاست مای گام برمی‌داشت. معتقدان به ابزارگرایی و اصالت وسیله، امپراطوری را آزمایشگاه بزرگی برای امتحان **اصول بهینه‌سازی بشر** می‌دانستند و مسیونرها هم آن را چون میدان جهادی برای نجات نوع بشر به حساب می‌آوردند. آنها نظم جدید بین‌المللی را به کمک یکدیگر در سده نوزدهم، برقرار و نخستین برنامه توسعه فراگیر جهانی را طراحی و اجرا کردند.

جنگ جهانی اول، درجات و مقامات جنتلمنی را به شدت خوار کرد و باروی شوالیه‌بازی و این‌گونه افتخارات را ویران ساخت. از آن پس، مفسران بیشتر به بررسی نقاط ضعف در عقاید جنتلمنی می‌پرداختند و با حسرت یا تأیید، سقوط نظام جنتلمنی را به نقد می‌گذاشتند. جای تردید نیست که منش جنتلمنی با کلی‌بافی‌ها و غیرمذهبی‌گرایی (سکولاریزم) مخلوط شده بود و دمکراسی به بهای از دست رفتن حرمت و برخی خصوصیات جنتلمن‌ها تمام شد. و.س. گیلبرت می‌گوید: «وقتی هر کسی برای خود کسی باشد، دیگر هیچ‌کس، هر کس نخواهد بود». با وجود این، عقاید

جنتلمنی جایگزینی نداشت و استفاده وسیع این کلمه، خود نشانه‌ای از بسط ارزش‌های جنتلمنی بود. هرچند درجات مذکور بیشتر شکل‌های بی‌ریشه بودند، ولی رده‌های بالاتر نظام جنتلمنی در مرکز مشکلات زیادی نداشته و در مواردی هم به سبب موفقیت‌های از پیش طراحی نشده و دمکراتیک خود تحکیم بیشتری نیز یافته و پیروان بیشتری به دست آورده بودند. مسیرهای آموزشی منتهی به جنتلمن‌مآبی هیچ‌گاه اهمیت خود را از دست نداد و اعطای القاب جنتلمنی به صاحبان صنایع، به ویژه صنایع بزرگ با مرکزیت لندن نه تنها فتیحه محسوب نمی‌شد، بلکه خبر از اضمحلال و جذب نهایی آنان می‌داد. در خارج از کشور شیوه جنتلمن‌مآبانه نیز همچون روحیه جنتلمنی بر اثر چالش‌هایی نظیر جنگ، ملی‌گرایی و بولشویزم تضعیف شده، ولی زنده مانده بود و پس از ۱۹۴۵ به زخم مشکلات جدید زده شد: اداره حزب کارگر در وطن و توسعه و استعمارزدایی در خارج از کشور.

به نظر برک، نبوغ انگلسان در آمیختن سنت با تجدد و در نتیجه، حفظ هر دوی آنها بود. سرمایه‌داری جنتلمنی مخلوطی از تازه‌ها و کهنه‌ها بود: ترکیبی از سنن موروثی و اختراع شده که با قلمروطلبی سودآور مشاغلی که با اشرافیت سنخیت داشتند، مخلوط شده بود. سرمایه‌دار جنتلمن، درک خوبی از اقتصاد بازاری و نحوه سودجویی از آن داشت و در همان حال، همیشه فاصله خود را از دنیای معمولی و خفت‌بار کار حفظ می‌کرد. البته وی در قلمرو خود استاد بود. جمله قصار تام‌پین که «نجیب‌زادگان بی‌هنراند»، اشاره‌ای به این مطلب دارد، ولی فعالیت بازمانده‌های فئودال‌ها و تمایل اشراف و جنتلمن‌ها به دخالت در مشاغلی غیرمعقولانه از نظر اقتصادی، که بیشتر به تشکیلات‌پردازی و اطلاعات و نه فرآوری مواد خام می‌پرداخت، دارایی‌های مفیدی برای امپراطوری به شمار می‌رفت. پولداران کلان نیز همچون فلاحان کلان، محتاج رهبری نظریه‌پردازانی قابل اعتماد و همکارانی وابسته بودند. جنتلمن‌ها خصائصی داشتند که به آنها اعتماد به نفس می‌داد و از آنجا که قول و عملشان یکی بود، ساده و غیررسمی معامل می‌کردند. ارزش‌های مشترک که از زمینه آموزشی و مذهبی یکسانی برمی‌خاست، راهنمای رفتار اجتماعی و تجاری آنان بود. منازل روستایی جای خود را به ادارات حسابداری دادند، مدارس عمومی بخش خدمات را تغذیه می‌کردند، و باشگاه‌های لندن‌ها از بازار حمایت می‌کرد. قلمروطلبی جنتلمنی شدیداً خصوصی و تحت مراقبت شبکه‌ای اجتماعی بود که آن را نیز به نوبه خود به کمک فراغت موجود، حراست و

نگهداری می‌کرد. ازدواج‌های میان طبقاتی همچون پردازش شیوه‌های موروثنی تملک دارایی‌ها و املاک، فقط نمادهایی از سنت‌گرایی نبودند، بلکه راهبردهایی برای استحکام همبستگی طبقاتی و راه‌چاره‌ای برای آینده از طریق تضمین استمرار سلسله‌ای سلطه بودند. تمرکز جغرافیایی به نزدیکی و تقرب اجتماعی کمک می‌کرد، و هر دوی اینها یعنی نقطه کانون جنتلمن‌ها و فعالیت‌های آنان به لندن منتقل شد. در چنین دنیایی، مصرف اسراف‌آمیز دیگر حرام نبود، بلکه ظهور جوهره عمومی، تبلیغ میهمان‌نوازی برای جذب و حفاظت از خیراندیشی، ایجاد ارتباطات جدید و بالاخره، حذف کسانی که درآمدها و شهرت‌های ناچیزی داشتند، به حساب می‌آمد.

در این کتاب برای نمایاندن اینکه آنها چگونه اخلاقیات را با اعمال خود مطابقت می‌دادند، تجسم سرمایه‌داری جنتلمنی هدف قرار گرفته و سعی شده تا حد امکان از قضاوت درباره آن پرهیز شود. برای مثال، عامدانه از اتخاذ نظریات رادیکال درباره تمایز کار مولد و غیرمولد اجتناب شده است؛ نه فقط بدین علت که تعریف آن دشوار است، بلکه بدین سبب که چنین نظریه‌ای از به رسمیت شناختن کیفیت سرمایه‌ای فعالیت‌های مورد بحث، سر باز می‌زند. با این حال می‌توان گفت که تمایل به درآمد و موقعیت اجتماعی در مشاغل جنتلمنی بسیار بیشتر از آنکه در تاریخ اقتصاد انگلستان آمده، مورد توجه بوده و خدمات آماتورهای فارغ‌البال گرچه برای خودشان مؤثر بوده، ولی در برآوردن نیازهای صنعت در عصر منطق‌گرایی عملی چندان تناسبی نداشته است.

بهره تولید

عقاید تشکیلاتی ریچارد کوبدین^{۳۴} که بر ضرورت بروز انقلاب اجتماعی برای قرار دادن بورژوازی صنعتی در مرکز توجهات اجتماعی - سیاسی اصرار داشت، حتی در اوج انقلاب صنعتی با موانع بسیاری روبه‌رو شد. موفقیت چشمگیر سرمایه‌داری جنتلمنی در شکل‌دهی زمین‌داری آن تا ۱۸۵۰ و رشد ثروت و قدرت نوع خدماتی سرمایه‌داری پس از آن تاریخ بدین معنی است که تولیدگران طالب حرمت و مقام اجتماعی می‌بایست در خط عقاید جنتلمن‌مآبانه حرکت می‌کردند. و این بازیگران تنها زمانی قادر به کسب موقعیت جنتلمنی بودند که عقاید و مشاغلی که آنان را به موفقیت‌های آن روزشان رسانده بود،

۳۴. سیاستمدار انگلیسی ۱۸۰۴-۶۵. م.

به یکباره ترک گویند. انقلاب صنعتی، خود از متن نظام سرمایه‌داری موفق‌تری برخاست و شکل‌گیری آن هیچ تغییری در اصول و ماهیت تملک ثروت یا جابه‌جایی قدرت اجتماعی و سیاسی ایجاد نکرد. منافع رشد دینامیک تولید، خواه از طریق تقسیم کار یا از طریق اختراع ماشین‌آلات در این شرایط سخت و دشوار می‌بایست به بهره‌های مالکیت غیرصنعتی تبدیل می‌شدند. یکی از نتایج این تحول آن بود که در جامعه‌ای که حرکت به سوی دموکراسی حتی در اوایل بیستم بسیار کند بود و جایی که قدرت در چنگال طبقه حاکم ثروتمند بود، تولیدکنندگان نه صاحب ثروت‌های کلان می‌شدند و نه می‌توانستند آن را از راه‌های مشروع، تحصیل و در نتیجه خواست‌های خود را به طبقه حاکم تحمیل کنند. بورژوازی صنعتی سده هجدهم مجبور بود با سرمایه‌داری جنتلمنی کنار آید. از این رو به جای دور زدن سرمایه، خود را تغییر داد و فشارهای خردکننده این اقدام را هم چشید. فرضیه‌های مارکس قائل بر اینکه قدرت‌های مستولی پس از ۱۸۵۰ سرمایه‌دای صنعتی و بهره‌های پولی خواهند بود، همان‌طور که خواهیم دید همگی معکوس از آب درآمدند.

آن دسته از صاحبان صنایع که شجره‌نامه خود را به خدمه اشراف و به نجای خرده‌پا می‌رساندند، می‌توانستند مدعی تولیدگران جنتلمن بشوند. اما این ادعا هرچند صحیح، ولی دارای تناقض بود، زیرا میزان کار شدیدی که صنعت می‌طلبد، با آزادی و فراغت لازم برای موقعیت جنتلمنی در تضاد بود. برخی از تولیدگران بزرگ مایل بودند با استفاده از ثروتشان، خود و خانواده را به محافل ملاکان و جنتلمن وارد ساخته و از حرمت جنتلمنی که اقتدار اجتماعی خوبی داشتند، بهره‌مند شوند. حتی ساموئل اسمایلز -نظریه‌پرداز عمده طبقه کاسبان استانی- موقعیت جنتلمن مسیحی مستقل را غایت آمال کسانی می‌دانست که به دنبال کمک به خود هستند و به طور حتم، تمایز بین این شیوه از زندگی با نحوه معیشت طبقه جنتلمن متمایل به عامه برای خوانندگان وی دشوار بوده است. رادیکال‌هایی چون ریچارد کوبدین، که مر خود را صرف تخریب قدرت و ثروت اشراف‌سالاران انگلیس کرده‌اند، به سختی شکست خوردند؛ زیرا آرمان‌های جنتلمن‌ها جذاب بود و حتی زمانی که صاحبان صنایع بر خصومت خود علیه ملاکان می‌افزودند، غالباً مجبور بودند به علت فشارهای ناشی از نارضایتی طبقه کارگر با نظم اجتماعی موجود کنار بیایند. صنعتگران، در واقع نیروهای ضربت سرمایه‌داری بودند. خصومتی که آنان، به ویژه پس از ۱۸۱۵ ایجاد کردند، باعث شد تا بخشی از قدرتی که

ممکن بود بر اثر ثروت رو به رشدشان به آنها برسد، از میان برود. در مقابل، سرمایه‌داران جنتلمن که رابطه غیرمستقیمی با فرایند تولید و نیروی کار پراکنده داشتند و کمتر، از مسائل طبقات تحت استخدام خود مطلع بودند، توانستند به شکلی طبیعی خود را رهبرانی بی‌طرف نشان دهند و در منافع توسعه‌ای سهام‌داران شریک شوند که صاحبان صنایع بیشترین نقش را در تحول و ایجاد آن ایفا کرده بودند. بدین ترتیب، صاحبان صنایع انگلستان در دامی افتادند که یک طرف آن فرهنگ جنتلمنی بود که با ثروت سرمایه‌داران شکوفا می‌شد، ولی فن‌آوری را ریشخند می‌کرد و در سوی دیگر آن هم اتحادیه‌های تجاری و سوسیالیست‌هایی قرار داشتند که تولید را تجلیل می‌کردند، ولی به انگیزه‌های سود و بهره بسیار بدبین بودند.

با این دیدگاه، انقلاب صنعتی را می‌توان به مثابه چیزی دید که قبلاً فراگیر و موفق توسعه اقتصادی خوانده می‌شد. انگلستان خیلی قبل از ماشین‌شدن یا شروع نظام کارخانه‌ای، پیشرفته‌ترین قدرت اقتصادی اروپا بود. با توجه به گرایش اشراف به سرمایه‌داری و موفقیت‌های سریع انگلستان که ملتی غنی و بازرگان بود، جای تعجب نیست که در ۱۸۵۰ قدرت در دست سنت‌گرایان ماند و طبقه حاکم و نخبگان نشان داد که توان تغییر سیاست‌ها و متناسب ساختن آنها را با اوضاع رو به تحول دارد. اتخاذ مجدد معیار طلا برای پشتوانه پول، انضباط شدید در مخارج دولت و حرکات ابتدای به سوی تجارت آزاد، همگی حکمی از آن بود که نخبگان دریافته بودند که انگلستان بیش از آنکه کارگاهی جهانی باشد، مرکزی برای خدمات بین‌المللی است. رشد تولید استانی ظاهراً با عقب‌نشینی طبقات زمین‌دار از ادامه تماس با صنایع و تأکید مجدد بر تفاوت‌های موقعیت‌های طبقاتی همراه بود و از جمله همان‌طور که دیدیم - تجدید بنای عقاید و آمال جنتلمن‌ها را نیز در بر می‌گرفت. ضمناً ذکر این نکته هم مهم است که آن دسته از مستخدمانی که به کمک تجار خوش‌رابطه لندن وارد صنایع شده بودند، با تجدیدنظر اجباری تجار در برنامه‌های خود پس از صنعتی شدن، به جای صنعت به سراع کشتیرانی، بانکداری و خدمات مالی رفتند.

با وجود رشد سازمان‌هایی چون اتحادیه ضد قانون ذرت،* منافع تولیدگران استانی در سده نوزدهم، جریان و پشتیبانی سیاسی خوبی نداشتند. تعداد اندکی از تولیدگران در

*. قوانینی که قبل از ۱۸۴۶ در انگلستان برای منع واردات غلات وضع شده بود. م.

دنیای خشن و پررقابت تجارت و کسب و کار، جرأت و ثروت کافی را برای پرداختن به سیاست و فعالیت‌های اجتماعی لازم برای کسب موفقیت سیاسی در سطح ملی داشتند. از نظر سیاست‌سازان لندن، تولیدکنندگان استانی خارجی‌هایی محسوب می‌شدند که اگر بر اثر بحران‌های اقتصادی، فشار بیش از حدی می‌دیدند. به نیروی رادیکال، خطرناک و طغیانگری بدل می‌شدند. در چنین شرایطی می‌بایست آنها را می‌خریدند. اما بین آرام‌سازی و تفاهم، تفاوت زیادی وجود داشت. **امپریالیسم تهاجمی** پالمرستون در دوران مشقت‌بار اواخر دهه ۱۸۳۰ و اوایل دهه ۱۸۴۰ مثال خوبی از سیاستی است که طی آن، صنعت را خوشایند، ولی دور از دسترس نگه می‌دارد.

اگر تولیدگران استانی راه خود را تا ۱۸۵۰ به مراکز قدرت باز نکرده بودند، پس از آن هم با وجود تنزل دائمی در اهمیت کشاورزی و منافع ملکی موفقیتی به دست نیاوردند. تا قبل از ۱۸۵۰، صنایع بزرگ مواد خام بزرگ‌ترین نیروی محرکه توسعه اقتصادی به شمار می‌رفتند. پس از این تاریخ، مرکز تحولات اقتصادی از شمال به جنوب منتقل شد و در آنجا بر اثر ترکیب صنایع صادراتی استان‌ها با خدمات، یعنی شاخصه اصلی جنوب شرقی، چهره جدید سرمایه‌داری جنتلمنی رخ نمود. با وجود افزایش تعداد تولیدکنندگان ثروتمند، دارایی‌های ناشی از صنایع سنگین اهمیت چندانی نیافت و حرمت صاحبان آن نیز وسعتی پیدا نکرد؛ به ویژه اگر آنها را با موفقیت‌های چشمگیر شکل‌های غیرصنعتی سرمایه‌داری و ازجمله مسائل پولی مقایسه کنیم. ثروت بیشتر سرمایه‌داران و تولیدگران صنعتیو منافع آنان به صورت محلی و محدود باقی ماند. قبل از ظهور کارخانه‌های بزرگ در سده بیستم، تولیدگران در دنیایی مملو از رقابت‌های خصوصیت‌بار زندگی می‌کردند و این امر، همسویی‌های سیاسی را برای آنان بسیار دشوار می‌ساخت. کسانی که در این اقلیت موفق به انباشت ثروت هم می‌شدند، به جای اینکه به دنبال حضور اجتماعی متمایز و محترمی برای خود باشند، در پی تقلید شکل زندگی جنتلمن‌ها بودند و در نظامی که سرمایه‌داران دیگر ایجاد کرده بودند، گم می‌شدند. در نتیجه، سیاست اقتصادی همچنان در دست طبقه جنتلمن ماند و آنان، هم کارخانه‌ها و هم دولت مرکزی را در دست داشتند. شهرهایی چون منچستر، لیدز و بیرمنگام فقط زمانی مورد توجه لندن قرار می‌گرفتند که بحرانی رخ می‌داد. لندن در این زمان، مرکز استیلای بی‌چون و چرای پول و تجارت بود.

فاصله بین جنتلمن‌های قدرتمند و تولیدگران در سده نوزدهم شکل مشخصی به

خود گرفت. این زمانی بود که جتلمن‌ها کوشیدند تا به چگونگی اعطای امتیازات جتلمنی به تولیدگران سر و سامانی ببخشند. ماشین عظیم موقعیت‌سازی جتلمنی، یعنی آنچه صاحبان صنایع در آرزویش بودند، به کار افتاده بود و صاحبان صنایع برای کسب این القاب و عناوین هر چیزی را از سوی صاحبان سستی قدرت و حرکت می‌پذیرفتند. البته این واقعیت دارد که صنایع سنگین و خدمات به یکدیگر وابسته بودند و بازار و صادرکنندگان استانی درباره منافع دوجانبه با یکدیگر همکاری می‌کردند، ولی همان‌طور که نشان خواهیم داد، اقتصاد داخلی و بین‌المللی به نحوی پیش رفت که منافع بیشتری برای بخش خدمات از بخش صنایع صادراتی تأمین کرد. این امر در ۱۸۵۰ تحقق یافت و در ۱۹۱۴ خود را بیش از پیش تحمیل کرد: وقتی جهان‌شمولی^{۳۵} در تجارت آزاد به خطر افتاد، سیاستمداران به طور غریزی اولویت نخست را در حفظ موقعیت انگلستان که یک قدرت مالی بین‌المللی بود، می‌دانستند و به سوی آن حرکت کردند.

وقتی از محدودیت نسبی بخش تولید حتی در سده بیستم صحبت می‌کنیم، باید بر این نکته تأکید کنیم که سعی ما این نیست که موضع متناقضی با نتایج تحقیقات فراوان موجود و حتی نظریات خودمان اتخاذ کنیم، بلکه می‌کوشیم تا به پیش‌فرض‌های خلاف واقع حمله کنیم. مورخانی که دریافته بودند نخبگان سیاسی کمتر به عناصر صنعتی روی می‌آوردند، به این استدلال بازمی‌گشتند که طبقه مذکور بدین سبب بر موضع خود پای می‌فشرد که می‌خواست امیال اربابان خود را برآورده سازد. البته اثبات این امر به علت ماهیت این‌گونه مسائل، ممکن است. یافتن شواهد مستقیم برای نشان دادن فشارهای صنعتی موفق، حتی از این هم دشوارتر است و تعداد مطالعات مشاهده‌ای درباره نفوذ تولیدکنندگان در سیاست استعماری امپراطوری بسیار محدود است. در واقع، تعداد اندکی از استادان فن بین تولیدکنندگان و تجار فرق درستی قائل شده‌اند. اما همین اطلاعات اندک نیز حاکی از آن است که به‌رغم سر و صدای فراوان صنایع استانی، دستاوردهای واقعی آن در تأثیرگذاری بر سیاست‌های استعماری بسیار ناچیز بوده است.

شرایط تجارت: توسعه‌طلبی و امپریالیسم

متخصصان تاریخ استعمار به خوبی آگاهند که چه شکست‌هایی زمینه‌سازی این جمله معروف سرکیث هنکوک یعنی «کلمه امپریالیسم از نظر اساتید بی‌معنی است» شد، و حتی ممکن است با وی در دور ریختن این معنی موافق باشند. با این حال دور انداختن یک عبارت، دردی را دوا نمی‌کند و هر گونه جانشین دیگر هم ممکن است مشکلات مشابهی را در پیش روی گذارد. مورخان به عباراتی کامل نیازمندند که حتی شاید برخلاف نظر آنان باشد. وظیفه اصلی آنان این است که آنچه در انبان خود دارند، نشان دهند و تعصب و گرایش کور را زیر لوای واقعگرایی ابراز نکنند.

اصطلاح امپریالیسم در اینجا به گونه‌ای خاص در تیره توسعه‌طلبی اطلاق می‌شود. هر کشوری معمولاً توسعه‌طلبی عمومی یعنی مسائلی چون تجارت، تبادلات فرهنگی و آمد و شد مردم را در فراسوی مرزهای خود مجاز می‌داند. روابط بین‌الملل از همین دست تماس‌ها حاصل می‌شوند و علائق دیپلماتیک نیز در جاهایی به وجود می‌آید که قبلاً وجود نداشته است. چنین اشکالی از توسعه‌طلبی الزاماً امپریالیستی نیستند؛ آنها کوچک‌تر از آن هستند که در کشور میزبان مشکلی به وجود آورند و اگر هم وزنی داشته باشند، به مقابله به مثل منجر می‌شوند و در نتیجه، به یک سلسله توافقات بین‌الطرفینی یا شرکایی هم‌ردیف می‌انجامند.

ما در این بحث، مشخصات توسعه خارجی مذکور را به صورت گذرا مورد بررسی قرار داده‌ایم تا نشان دهیم که امپریالیسم فقط شاخه‌ای از روابط بین‌الملل است و شامل تمام این روابط نمی‌شود. وجه تمایز امپریالیسم در این نیست که شکلی اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی به خود بگیرد، بلکه در این است که با تلاش یا تهاجم برای حمله به حاکمیت یک کشور دیگر همراه باشد. اینکه آیا از چنین تهاجمی استقبال می‌شود یا نفرت و یا مضار و منافی در آن هست یا نه. موضوع مهمی است، ولی به بحث ما مربوط نمی‌شود. آنچه در تعریف منظور ما کمک می‌کند، این است که قدرت یا کشوری خاص، میل و اراده و همچنین، ابزار دخالت در کشور دیگر را با توسل به زور در اختیار داشته باشد. بنابراین، روابطی که بر اساس امپریالیسم به وجود می‌آید، متکی بر بی‌عدالتی است و شباهتی به سازش‌ها و روابط دوجانبه معمول بین کشورها ندارد.

از آنجا که بیشتر توجهات به مواردی مبذول می‌شوند که موفقیت مقاصد امپریالیستی را نشان می‌دهند، شاید ذکر این نکته هم لازم باشد که موارد منتهی به

شکست نیز فراوان بوده‌اند. تفاوت بین کوبیدن در و باز کردن آن را می‌توان مشابه مفهوم امپریالیسم نیتی و امپریالیسم نتیجه‌ای دانست. روابط انگلستان با جهان خارج از اروپا در اواسط سده نوزدهم را بدون در نظر گرفتن این تفاوت نمی‌توان به درستی دریافت. مفهوم امپریالیسم نیتی این واقعیت را نیز نشان می‌دهد که تهاجمات امپریالیستی ثمره قصد و تصمیمی آگاهانه بوده‌اند. درواقع، عوامل امپریالیسم غالباً بر این باورند که از نظر عقیدتی و مادی قدرتی برتر هستند و کلیه اعمال آنها تحت تأثیر نوعی احساس تکلیف و مأموریت است و این امر، مقاصد خصوصی آنها را نیز متعالی و قانونی می‌سازد.

تأکید بر مقاصد آگاهانه بازیگران مذکور، مجوز مناسبی برای نقش تشکیلاتی خاص امپریالیسم ایجاد می‌کند، ولی از این نظر که ماجراهای تاریخ امپریالیسم حوادثی بیش نبوده‌اند، دفاع نمی‌کند. این واقعیت که افراد مرتبط دارای مقاصدی وسیع‌تر و با همفکرانشان در زمینه‌ها و اراضی دیگر دارای اشتراک مساعی بوده‌اند، سبب می‌شود تا در این ادعا که امپریالیسم را **ثمره اتفاقی یک بی‌فکری** می‌داند، تردیدهایی اصولی رخنه کند چنین قضاوت‌هایی باعث می‌شوند تا در مقابل آن دسته از مورخان که می‌اندیشند با نظر به گذشته می‌توان حوادث آینده را تعیین کرد، واکنش‌هایی قابل درک ایجاد شود. اما این نظر که نگرشی مملو از هرج و مرج به تاریخ، بهتر از دیدگاه منظم است نیز نوعی نگرش تردیدآمیز از گذشته را جانشین نظریه نخست می‌کند. البته حادثه جیزی است که همیشه رخ می‌دهد، ولی اگر این حوادث بارها و در مقیاسی جهانی تکرار شوند، باید چنین نتیجه گرفت که عللی پنهان در آنها نهفته و اصولاً غیراتفاقی و ساخته دست بشر بوده‌اند.

پس لازم است امپریالیسم را فرایندی بدانیم که امواجی تهاجمی را از یک منبع خاص انرژی ساطع می‌کنند. در این مرحله، باید تعریف را چنان باز بگذاریم که بتواند تمام سلطه‌جویی‌ها را در تمام اشکال و مراحل تاریخی در بر گیرد. برای مثال، یکی از مشکلات عمده به کار گرفتن امپریالیسم در مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری، این فرضیه است که روند **عادی** سرمایه‌داری مشخص است، پس می‌توان آینده آن را نیز پیش‌بینی کرد. اگر آن‌طور که لنین می‌اندیشید، امپریالیسم بالاترین سطح سرمایه‌داری باشد، مربوط ساختن آن به ماجراهای بعدی که هنوز وجود خارجی ندارند، دشوار می‌نماید. مورخانی که ذهنی خلاق دارند، با استفاده از این فرضیه می‌توانند به عباراتی چون **پایان یا اواخر سرمایه‌داری** برسند، ولی اگر به این روند ادامه دهیم، ممکن است

حتی ناظران موافق نیز بدین نتیجه برسند که حقیقت، بیشتر در دور شدن و ترک چنین پیش‌بینی‌هایی نهفته است. این مثال محتاطانه نشان می‌دهد چگونه تفسیرهایی که از اذهان خلاق و درخشان می‌گذرد، می‌تواند سبب شوند که مورخان در زندان‌هایی از عبارات انتخابی خودشان اسیر شوند. انتساب امپریالیسم به نوع خاصی از سرمایه‌داری بدون اشکال است، به شرطی که این کار بدون حذف سایر علل - که وزن بیشتری در بیان دیگر انواع امپریالیسم دارند - و بدون این پیش‌فرض که سرمایه‌داری، گذرگاه تاریخی قابل پیش‌بینی و مشخصی دارد، صورت پذیرد.

بی‌تردید، سرمایه‌داری جنتلمنی به نیروهای سلطه‌جوی سرمایه‌گذار، تاجر و مهاجر در سراسر جهان از اروپا و آمریکا کمک کرد. محور اصلی تحرک آن، رانش به سوی ایجاد یک نظام تجارت بین‌المللی با مرکزیت لندن و واسطگی لیره استرلینگ بود. قرار بود تجارت جهانی با اعتبارات کوتاه‌مدت (حواله‌ها یا برات‌های لندن) تأمین مالی شود و توسعه جهانی از طریق اعطای وام‌های درازمدت به دولت‌های خارجی، یا از طریق سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در خارج از کشور به جریان افتد. قرار بود تمام این طرح‌ها به یکباره از سوی یک نظام بین‌المللی تجارت آزاد به آزمایش گذاشته شوند؛ نظامی که تخصص‌گرایی، حذف هزینه‌های انتقال و ایجاد یک نظام پرداخت چندجانبه را تشویق می‌کرد. در نتیجه، شرکت‌های انگلیسی وظیفه گسترش تجارت جهانی را به عهده می‌گرفتند. صادرات تولیدی انگلستان بخش چشمگیری از این برنامه را به خود اختصاص می‌داد، ولی طرح آن را صاحبان صنایع نمی‌ریختند؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، طبقه و منافع آنان فراگیر و همه‌جانبه نبود.

چنین دیدگاهی الزاماً امپریالیستی نبود و یا شکل امپریالیستی آن ماهیتی نظامی‌گرا نداشت. اما با وجود این، تمایل به تحرکات سلطه‌طلبانه و امپریالیستی وجود داشت؛ به ویژه زمانی که انگلیسی‌ها به جوامعی دست می‌یافتند که پیشتر، صاحبان آن جوامع به نیات و امیال آنها آگاهی یافته و آنها را تجدید ساختار کرده بودند، یا جوامعی که خود خواستار چنین تغییراتی بودند، یا نمی‌توانستند در مقابل آنها مقاومتی از خود نشان دهند.

اگر صاحبان صنایع به نیروهای ضربت در مبارزات ضد طبقاتی درون کشور بدل شده بودند، نمایندگان بخش خدمات نیز به صورت پیشقراولان سرمایه‌داری در خارج از کشور درآمده بودند. آنان در حین گسترش منافع و برنامه‌های خود با گروهی از موکلان

بالقوه، مثل مشتریان و تولیدکنندگان در دورترین نقاط دنیا مواجه می‌شدند که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انگلیسی هیچ‌گاه ندیده بودند. جای تعجب نیست که افسران و مقامات خط مقدم، بسیاری از چنین اطلاعاتی را جمع‌آوری و به لندن ارسال می‌کردند و نظریات و قضاوت‌های خود را دربارهٔ میزان تناسب کشور یا اهداف مورد نظر، با مقاصدی که برایشان در نظر گرفته شده و یا شیوهٔ همسوسازی آنها با مقاصد بین‌المللی انگلستان را نیز ضمیمه می‌کردند.

طرح امتزاج بین منافع بخش‌های خصوصی و عمومی ریخته شده بود و این امر، تا حدی موهون اهمیت روزافزون عایدات مثبت، ولی نامرئی سرمایه‌گذاری‌های خارجی و موازنهٔ پرداخت‌های انگلستان بود. و تا حدی هم بدین جهت بود که جنتلمن‌هایی که در رأس هرم قدرت بانکداری و خدمات قرار داشتند، دارای زبان و ارزش‌های مشترک با مسئولان سیاست‌گذاری کشور بودند. اما این اتحاد خیلی بزرگ‌تر از معامله‌ای کوچک بین گروهی از افراد طبقهٔ حاکم و نخبگان بود. مثلاً سلطه‌طلبی و امپریالیسم خارجی، زمانی در تأمین دارایی‌ها و حرمت کشور نقشی حیاتی ایفا کردند که انقلاب و شورش‌های اجتماعی در کشور موج می‌زد. رابطهٔ بین بخش‌های داخلی و خارجی این راهبرد را مجمع جنتلمن‌ها^{۳۶} برقرار می‌ساخت که جایگاهی مناسب برای تبدیل سلطه‌طلبی به امپریالیسم از طریق تکامل فکر اعتقاد به مأموریت و تبدیل آن به میهن‌پرستی داشت. اتفاقی نیست که بیشترین تصاویر فراگیر امپریالیسم و امپراطوری را نه صنایع، بلکه جنتلمن‌ها و اشراف منتشر کرده‌اند. برای تصویر عمومی دنیای استعماری که بدان چارچوبی زمانی یا غیرنظامی بخشیده بودند، همیشه از قصرهایی بزرگ در میان مزارع و باغ‌های سرسبز با مجالس و محافل دوستانه و آلاچیق‌های استوایی به جای زینت آنها، استفاده می‌کردند. با اطالهٔ داستان، نوبت به دلدادگی روی کشتی‌های بخار هم می‌رسید. اما شوالیه‌های امپراطوری، هیچ‌گاه بیرمنگام و منچستر^{۳۷} را نپذیرفتند.

بنابراین، امپریالیسم هیچ‌گاه تکمله یا حاشیه‌ای بر تاریخ انگلستان یا مرحلهٔ خاصی از

۳۶. Gentleman Diaspora: این کلمه در اصل به محل اسکان یهودیان در فلسطین اشغالی اطلاق می‌شود و جالب است که عین این کلمه برای محل اسکان و جایگاه جنتلمن‌ها در کشور خاستگاه صهیونیسم بین‌المللی (انگلستان) به مثابه بالاترین طبقهٔ نخبگان استفاده شده و هرچند به اشاره، ولی ماهیت حقیقی و پوشیده این طبقه را که همانا صهیونیسم است، نشان می‌دهد. م.

۳۷. دو شهر صنعتی انگلستان. م.

توسعه صنعتی نبوده، بلکه بیانگر بخشی درونی از جامعه انگلستان و معلول آن بوده است. از جمله موارد گفتنی درباره قدرت تخصص‌گرایی دانشمندان علم تاریخ، یکی این است که آنان در طول سه سده گذشته توانسته‌اند مطالعه و شناخت امپریالیسم و امپراطوری استعماری را همیشه در حاشیه نگه دارند. در همین زمان، انگلستان سلطه‌طلبی امپریالیستی را در قالب یک راهبرد عظیم توسعه به جریان انداخته بود تا دنیا را بر اساس امیال و منویات خود شکل دهد. در این راهبرد، نقش پیشرو را نه منافع تولید، بلکه طبقه جنتلمن‌ها ایفا می‌کرد که به توسعه امپراطوری به مثابه منبع درآمد خوبی با آرمان‌های وظیفه و شرف می‌نگریست و آن را قدرتی پویا یافته بود که مدت‌ها پس از سقوط امپراطوری نیز باقی مانده و در مقایسه با عملکرد صنعتی انگلستان، ارزش کار و دخالت در آن را داشت.

عقاید و سبک‌شناسی

تاکنون به روشنی مشخص شده است که استفاده از عباراتی که هر یک، بار عقیدتی نیرومندی دارند، در مبحث ما الزامی است. حال شایسته است برای تعمق بیشتر در تایخ امپریالیسم شمه‌ای از دیدگاه‌های خود را درباره سبک‌شناسی مربوط به آن توضیح دهیم. هدف اصلی ما فهم و درک زمینه‌های امپریالیسم انگلستان است و قصد قضاوت درباره این علل را نداریم. برخی از خوانندگان محترم شاید بخواهند علت‌یابی‌ها و استدلال‌ات ما را در کنار آرای خود درباره منافع و مضار امپریالیسم داخلی و خارجی قرار دهند. برای پیشگیری از سوء تفاهم، بهتر است بگوییم که بی‌طرفی ما درباره موضوعی بدین اهمیت به علت ملاحظات واقع‌گرایانه است، نه از روی میل به دور ماندن از جنجال یا کسب مصونیت خاصی برای استدلال‌ات خود. به عبارت ساده‌تر، مسئله علت‌یابی آن‌قدر وسیع و رقابت‌آمیز است که مبادرت به آن ناگزیر، به کاهش تمرکز و تراکم شدید منجر خواهد شد.

چنین استدلالی نتایج مرئی امپریالیسم را تنها ناشی از علل نخستین آنها نمی‌داند. اگر این علل در هر عصر و مکانی ثابت بودند، امکان داشت که با استفاده از شواهدی که قبلاً بررسی شد، پاسخ‌های دیگری نیز استنتاج کرد اما حتی زمانی که محتوای معنوی امپریالیسم را از آثار مادی آن جدا کنیم – اقدامی که خود نیازمند جراحی‌های فوق دقیق است – هنوز امکان دریافت نتایج بدیهی این علت‌یابی میسر نخواهد بود. این امر،

ارتباط تاریخ مورد نظر را با مطالعه مسائل روز ای بین نمی‌برد. هنوز هم به گفته ابن خلدون می‌توان از تاریخ به مثابه هنری عملی و ضروری استفاده کرد و از آن به منزله ابزاری برای کسب تعالی در حکومت بهره جست. اما استفاده از نظریه‌های ساده در دنیایی پیچیده ممکن است به عدم دقت بینجامد. پس، نخستین گام برای کسانی که مایلند مسائل حال را حفظ کنند یا تغییر دهند، این است که دریابند این مسائل چگونه به مرحله و حالت امروزی خود رسیده‌اند.

ما نتایج تحقیقات خود را بی‌ارزش و دور از فرضیه‌ها و اولویت‌هایی که تمام مؤلفان به ناچار با خود دارند، نمی‌دانیم. اما کوشیده‌ایم بین پیش‌فرض‌ها و آرا قابل امتحان خود که حاصل آنهاست، فرق بگذاریم. بنابراین، تفاسیر ما هیچ امتیاز خاصی ندارند و در مقابل آزمایش‌های مشاهده‌ای، یا پابرجا می‌ماند و یا از پای درمی‌آیند. ما هیچ‌گاه به دنبال قوانین آهنی یا منطق پنهان تاریخ نیستیم و ادعا نمی‌کنیم که آنچه ما استفاده کرده‌ایم، نیروها و شرایطی خاص هستند که حیات خاص خود را دارند و از انسان‌های خالق آنان به دور هستند. اما از آنجا که تجربه‌گرایی بدون تمسک به قضایای فرضی مفید نیست، ما فرضیه‌ای مرکزی بر اساس انگیزه‌های سرمایه‌داری جنتلمنی برقرار ساخته و آن را در موارد مطالعاتی متعدد آزمایش کرده‌ایم. برای این مهم کوشیدیم تا مسیری در بین استدلالات بسیار کلی بیابیم که دنیا را با عناوینی بسیار عام چون سرمایه‌داری، ملی‌گرایی یا نژادپرستی رده‌بندی کرده و به سرعت، حالت حشو و زوائدی به خود می‌گیرند، و یا اشتغال بیش از حد باریک‌بینانه نسبت به زمان و مکان و خصوصیات آنها را که یا به یکباره کلی‌گرایی را رد می‌کند و یا می‌کوشد از شواهدی اندک، استنباطاتی فراوان داشته باشد. مثال‌های ما طوری انتخاب نشده‌اند که تاریخ مطلوب ما را به دست دهند، بلکه بدین سبب انتخاب شده‌اند که درباره اهمیت آنها در هر گونه نظریه‌ای که بخواهد به امپریالیسم انگلستان بپردازد، توافقی عام وجود دارد. در همین حال، برای به عاریت گرفتن برخی از آمار موجود به‌طور قیاس، در تجزیه و تحلیل‌های خود کوشیده‌ایم تا مرکز ثقلی را برای فراهم ساختن بهترین شواهد بیابیم و مجبور به شرح هر گزارش نباشیم. البته بروز و ظهور برخی وقایع متضاد طبیعی است و قضاوت آن بر عهده دیگران است که آیا چنین وقایعی استثناء بوده و نظریه ما را مخدوش نساخته و یا حقایقی قطعی بوده و آن را به یکباره منسوخ می‌سازند. البته هرچند اقرار به اشتباه برای مؤلفان اضطراب‌آور است، ولی این حقیقت ما را تسکین می‌دهد که اصل تکذیب از

اصول علم است و نمی‌توان آن را به سحر و غیبگویی نسبت داد.

هدف عمده تفسیر ما بر پایه محتوایی است که چگونگی رخداد وقایع در آن صورت پذیرفت و این بدان معنی است که دریابیم بازیگران منظور نظر ما در ظرف زمانی و مکانی خود چگونه می‌زیستند و چرا دیدگاه‌هایشان آنان را به سوی اقداماتی خاص سوق می‌داد. وقتی این امر به عبارات تاریخی ترجمه شود، دو توضیح را می‌طلبید، یکی در وطن و دیگری خارج از آن و همچنین، روابطی را که بین این دو زمینه وجود داشته است. برای حل این مسئله به سراغ شواهدی می‌رویم که اشخاص در آن نقش اساسی داشته‌اند. این فرایند مستلزم انتخاب و تأکید بر وقایعی است که برخی از ابعاد آن ذکر نشده و یا علل آن را خود بازیگران آن دوره درک نکرده‌اند و برای تبیین آنها نیازمند استفاده از ادراکات خود هستیم. لذا می‌پذیریم که تلاش ما بر این است که وقایع و تمایلات را بر اساس علل و نه بر مبنای انگیزه‌های فردی، مشخص و ادراک کنیم. بدین ترتیب، کمتر به سراغ کندوکاو در امعاء و احشاء زندگینامه‌ای عمر و زید رفته‌ایم و بیشتر به دنبال این بوده‌ایم که چرا چهره‌هایی چون عمر و زید در تاریخ ظهور کرده‌اند.

چنین برخوردی با روش تاریخی به معنی ترجیح توصیفات سطحی وقایع از سوی ما نیست که طی آن اقداماتی خاص را نتیجه قوانین تاریخی بدانیم و یا استدلال‌ات خود را در معرض اغوای تحریکات ساده‌لوحانه جزم‌گرایی (دگماتیسم) قرار داده باشیم. برعکس، بررسی ما از محتوای تاریخی بر اساس تبدلات بین فرایند و سازمان عامل است، و اگر روی اولی بیش از دومی تکیه می‌کنیم، بدین سبب است که با موارد موضوع جست و جوی ما سخت‌تری داشته و ما اعتقاد خاصی به برتری موروثی آن نداریم. در اینجا ما از وبر تقلید کرده‌ایم که بین توصیفات سطحی و تلقین فرق گذاشته، ولی به بی‌ارتباطی کامل آنها نیز قائل نیست. همچنین، از عقاید فلسفی جدیدتر که از بیان عمومی تضاد بین توصیفات طبیعی و سایر اشکال توصیف تاریخی فاصله‌ای جدی گرفته‌اند نیز تأثیر پذیرفته‌ایم. در ضمن کوشیده‌ایم تا از شواهد، برداشتی خارجی داشته و خود جذب آنها نشویم، از نظریات معاصر نیز بهره جویم و به وسیله آنها مطمئن شویم که از نقطه اشراف خود به تاریخ گذشته و بر او اجبار در بررسی و خلاصه‌پردازی و حتی حذف بسیاری از جزئیات تاریخی، دچار اشتباه جبران‌ناپذیری در ترتیب صحیح و حقیقی وقایع گذشته نشده‌ایم.

در عین حال، تجدید بنای زمینه‌های تاریخی، موازینی برای توصیف و بیان به دست

می‌دهد که به انگیزه‌های خاص و فردی اولویت بخشیده و به تمایز بین علل اقدامات و توجیهات آنها که گه‌گاه بسیار مشابهند، کمک می‌کند. مورخانی که می‌پندارند برای توضیح دربارهٔ امپریالیسم همیشه باید به دنبال چهره‌ای قداره‌بند و موفق گشت، در مواقع عقب‌نشینی یا تسلیم این جنگجویان، دچار سردرگمی و ناامیدی می‌شوند. اما باید در نظر داشت که نشان دادن انگشت بر روی ماشه همیشه هم نمایانگر جدال نیست. پس پیشنهاد می‌کنیم که برای آزمایش تفسیر ما به دنبال این نباشید که آیا قضیه را اثبات می‌کند یا نه؟ بلکه بیشتر در پی آن باشید که بحثی قابل قبول و تبیین‌کننده به دست می‌دهد یا نه؟ این آزمایش گاهی دشوارتر می‌شود؛ چون ممکن است که بحثی اجزای قضیه را به درستی بررسی کند، ولی کل قضیه را به صورتی مبهم باقی بگذارد.

این واقعیت که کانون بحث ما بر ملاحظات اقتصادی استوار شده و علت‌یابی را از مرکز به سوی پیرامون‌ها پیگیری می‌کند، ممکن است به تردیدهایی دربارهٔ طبع بی‌طرفانه و غیرجزمی آن منجر شود. با اینکه می‌توان ادلهٔ فراوانی را دربارهٔ مشکلات غرض‌ورزی و یک‌جانبه‌نگری به مسائل تاریخی ذکر کرد، ولی ما در اینجا فقط دو نکته را که ارتباط بیشتری با بحثمان دارند، خاطرنشان می‌سازیم. در ابتدا، اینکه تأکید بر ابعاد اقتصادی امپریالیسم، باوری دال بر اهم و اولی بودن آنها بر سایر ابعاد به وجود نمی‌آورد؛ یعنی میزان اهمیت ابعاد مذکور فقط با تحقیقات تجربی ثابت خواهد شد. اصولاً، دلیلی وجود ندارد که تأکید بر علت‌یابی در جای دیگری مشاهده نشود. درواقع، اگر ما چگونگی اعمال آن را نمی‌دانیم، بدین معنی نیست که این کار ناممکن است. به علاوه، به زودی آشکار می‌شود که تفسیر ما به ملاحظات سیاسی و عقیدتی نیز پرداخته و آنها را روینایی برای یک بنیاد اقتصادی نپنداشته و سعی کرده که بدون دور شدن از اصل بحث، به روابط متقابل این ملاحظات نیز پردازد. ثانیاً، اگر برای علت‌یابی، خطی از محیط به مرکز کشیده‌ایم، نباید آن را محصول تعصبات اروپامدارانهٔ ما دانست که در کنار بی‌توجهی عامدانه به زمان‌بندی تاریخ داخلی کشورهای خارج اروپا تکمیل شده است. علت این خودمحدودسازی این است که ما فقط متوجه علل امپریالیسم هستیم و کاری به نتایج آن یا تاریخ داخلی استعمارگرایی نداریم. البته در محیط پیرامون نیز می‌توان ابعادی از علل و سبب‌ها را یافت که ما به آنها هم پرداخته‌ایم. امیدواریم تحقیقات ما بتواند در درون این چارچوبه‌ها درک و مفهوم رسایی از روح تحقیقات جدید و کشفیات تجربی آنها دربارهٔ مرزهای مختلف پوشش ما به دست دهد. به عقیدهٔ ما دلایل عمومی از مرکز

نشأت می‌گیرند و این دیدگاه ما را روشن می‌سازد. با این همه، باز هم تأکید می‌کنیم که چنین دیدگاهی ثمره شواهد تجربی است و ربطی به فرضیات درباره عظمت آرمان اروپا ندارد.

دفاعیات ما، هرچند طولانی باشد، باز هم مورخان جویای اصول علیت چندوجهی را قانع نمی‌کند. با این حال خوب است بدانیم که موضع‌گیری مذکور هم مشکلات غامض و غالباً ناشناخته خاص خود را دارد. موافقیم که وقایع پیچیده دارای دلایلی پیچیده نیز هستند. مورخان قادرند با ارائه فهرست مطوّل و کامل احتمالات ذی‌ربط، استادی خود را به نمایش گذارده و جلوی انتقادات منتقدان گرسنه و بهانه‌جو را به حذف برخی مطالب بگیرند. مشکل این روش آن است که به جای حل قضیه، درواقع یک بار دیگر تعریفی مجزا، جدید و کاملاً متفاوت از آن می‌دهد. پذیرفتن دشواری بی‌حد و حصر وقایع تاریخی به معنای مصونیت و معذور بودن از وظیفه انتخاب برخی شواهد برای قضاوت درباره دیگر شواهد نیست. گرایش به علیت چندوجهی ممکن است به سادگی منجر به تلاشی شود که با غرق چالش فوق، فقط به نیاز پرهیز و اجتناب از اشتباهات موجود در علیّت تک‌وجهی و جزمیت اکتفا کند. چنین تردستی‌هایی در بیشتر اوقات و بیش از آنکه استحقاق دارند، برنده می‌شوند؛ چرا که اعمال کردن انتخاب‌گرایی و قضاوت ممکن است به بحث‌هایی تک‌علیتی و جزمی دامن بزند. اما این، خود یکی از نتایج ممکن و مطلوب است.

صور چندعلیتی قضایای تاریخی گاهی چنان رخ می‌نمایند که گویی حقیقت آنها در بین دو حالت افراطی مستتر است. ممکن است این ادعا عاقلانه باشد، ولی در ضمن ممکن است وضعیت کسانی را نشان دهد که مایلند ضمن به نمایش گذاردن جزمیت خود به نتایجی هم دست یابند و به قول برک، «در آخرین واحه گمراهی جان ببازند». ممکن است واقعاً حقیقت در بین دو نهایت افراطی پنهان باشد، ولی ممکن هم هست که این طور نباشد. کلیو^{۳۸} چنین قانونی نگذرانده است. حتی اگر هم گذرانده بود، ما هنوز حق این را داشتیم که از محل آن پرسش کنیم.

نتیجه‌گیری

۳۸. رب‌النوع تاریخ در اساطیر یونانی. م.

قضاوت درباره اصلات نظریات مطرح شده در اینجا به عهده دیگران است. اینک وظیفه ما خلاصه‌سازی و جمع‌بندی ماهیت ادعاهایی است که مایلیم در این باره مطرح سازیم. این ادعاها به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخستین گروه، نظریات ما درباره ریشه انگیزه‌های امپریالیستی بوده و بر اساس تفسیری از مسیر و ماهیت تاریخ معاصر انگلستان استوار است. استدلال‌ات ما مخصوصاً حول و حوش تحقیقات درباره تاریخ اقتصادی دور می‌زنند. اما کاربردهایی در تایخ سیاسی و اجتماعی نیز دارند و به شاخه‌ای تخصصی از مطالعات تاریخی محدود نمی‌شوند. دومین گروه از ادعاهای ما که بلافاصله پس از گروه اول قرار می‌گیرند، تجدیدنظری تاریخ‌نگارانه در برخورد‌های رایج و معیار شده در مطالعه امپریالیسم انگلستان است تا بدین وسیله، وحدت دوباره‌ای بین مرکزیت و محیط پیرامونی متنوع آن برقرار سازد و اصلاحاتی را برای ترتیب و آرایش بسیار جاافتاده موضوع پیشنهاد کنیم.

اگرچه اینها ادعاهای بزرگی هستند، ولی به تعاریفی هرچند نارسا از اصلات تاریخی هم متکی‌اند. دانش تاریخ در کنار درک آن بیشتر به صورت تدریجی اوج می‌گیرد تا به صورت دفعی. و حتی بهترین تفاسیر هم به جای دوباره‌نویسی متن، فقط جای تأکیدات آن را عوض می‌کنند. به همین جهت در مطالعات روابط بین‌الملل هنوز هم نام توکیده^{۳۹} زنده است، در حالی که بطلمیوس^{۴۰} هیچ جایگاهی در نجوم معاصر ندارد. به عبارت دیگر، برگ‌های برنده تفاسیر تاریخی مدت‌ها پیش بر زمین خورده استادان حرفه‌ای اینک باید امیدوار باشند تا از به هم ریختن این برگ‌ها نصیبی یابند. این نکته با مطالعه دقیق امپریالیسم انگلستان که موضوع بیش از یک سده مطالعه و تحقیق بوده، حاصل می‌شود و مطالعه حاضر هم در پی این مهم است. همان‌طور که مآخذ فراوان نشان می‌دهند، ما این مهم را بر دوش دیگری نهاده‌ایم؛ زیرا اصلات وقتی کشف شد، خود به بهره‌ای ارزشمند بدل می‌شود. برای مثال، ممکن است استادی در کشف مدرکی، بسیار اصیل عمل کرده باشد، ولی استفاده او از این مدارک دور از اصلات باشد. دیگری ممکن است نظریه‌ای اصیل داشته، ولی فاقد تسلط کافی بر منابع تاریخی باشد؛ اولی دارای دانش و فاقد درک، و دومی دارای درک و فاقد دانش است. تلاش ما را برای جابه‌جایی

39. Thucydides

40. Ptolemy

برخی سنگ‌بناهای پذیرفته شده در موضوع وسیعی که برگزیده‌ایم، باید با چنین دیدی محتاطانه‌ای بررسی کرد. ما خود نیز همیشه این واقعیت را در نظر داریم که سیسفوس (سیزیف)* رنج بیهوده‌ای می‌برد.

*. سیفوس نام پادشاهی اساطیری است. در اساطیر یونان وظیفه‌اش را چنین مجسم کرده‌اند. که می‌بایست برای ابد سنگی عظیم را از پایین تپه‌ای به بالای آن رسانده، دوباره آن را پایین برده و باز عمل خود را تکرار کند. در فرهنگ خودمان معادل آب در هاون کوبیدن است. م.